اتحاد
ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۲۸
خرداد
۱۳۸۴

تحریم همگانی
انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری

انتخاب نکردن، تنها انتخاب درست!

* اکنون دیگر جامعه ما یک انتخاب بیشتر در پیش رو ندارد و آن نه انتخاب در حیطه نفوذ حکومت اسلامی، بلکه انتخاب « نه » به این حکومت و اعلام پر طنین آن در هیات میلیونی و خالی گذاشتن صندوق های تحت کنترل حکومت و اعلام یک صدای عدم مشروعیت آن است

صفحه ۲

اعلامیه مشترک

« نه » به این انتخابات را پر طنین کنیم

صفحه ۲۰

* هاشمی رفسنجانی به صحنه باز می‌گردد یا صحنه گردان اصلی ۲۶ سال حکومت اسلامی است؟ — رضا اکرمی
* انتخابات آزاد و عادلانه شد! — محمد اعظمی
* موضعی مسئولانه در لحظه ای به جا — رضا اکرمی
* آقای معین برسر دوراهی! — مصطفی مدنی

صفحات ۳ تا ۷

از اوکراین تا عراق
انتخابات آزاد و دخالت‌های خارجی
بخش سوم و پایانی — صفحه۱۴

معرفی کتاب
جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان — صفحه۱۹

سی مین سالگرد کشتار ۹ زندانی سیاسی توسط رژیم شاه

گزارشی از مراسم

در روز شنبه ۲۸ ماه می ۲۰۰۵ به دعوت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران مراسم بزرگداشتی به یاد مبارزان راه آزادی فدائیان خلق: بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، سعید (مشعوف) کلانتری، عباس سورکی، محمد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و مجاهدین خلق: کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل در سالن فیاپ پاریس بر گزار شد.

صفحه ۸

بیژن جزنی، اندیشمندی راهگشا و رهبری توانا

مسعود فتحی — صفحه ۹

نامه سرگشاده به آقای محمد ملکی

محمد اعظمی — صفحه ۱۱

تحریم همگانی انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری

انتخاب نکردن، تنها انتخاب درست!

انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، به یکی از حساس ترین انتخابات در حیات جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اهمیت این انتخابات، نه در انتخاب های ممکن در میان انگشت شماری از نامزدهای روحانی و پاسدار مورد تائید شورای نگهبان، از هاشمی رفسنجانی تا کروبی و از لاریجانی تا قالیباف، و دو نفر دیگر از اصلاح طلبان که زیر فشار صدای تحریم، به ضرب حکم حکومتی بر منتخبین شورای نگهبان افزوده شده اند، بلکه در نتایجی است که از هم اکنون و پیش از انتخابات در سطح کشوری و در میان نیروهای سیاسی، فعالین جنبش های اجتماعی و نهاد های مدنی، در تحریم این انتخابات و امتناع از شرکت در آن ایجاد شده است. بعد از تجربه انتخابات شورا ها، انتخابات مجلس هفتم و امتناع آگاهانه مردم از حضور در آن ها، تبدیل صدای این امتناع به یک پژواک ملی و علنی در سطح کشور، بیانگر چرخش جدیدی در گذار به دوران بدیل سازی در برابر حکومت اسلامی و ترسیم آینده ای بدون این حکومت و بدون دستگاه کنترل و سانسور و سرکوب آن است .

بداعت مهم نه چگونگی برگزاری این انتخابات و شرائط ضد دمکراتیک معمول و حاکم بر آن، بلکه اجماع عمومی و علنی بر سر تصمیم درباره به شکست کشانیدن نقشه های حکومتگران، در میان همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون و حتی در حول و حوش خود حکومت است. تحرکاتی که طی ماه های اخیر با امضای بیانیه های اعتراضی متعدد آغاز شده بود، اکنون محصول خود را در تلاش برای رسیدن به یک وفاق عمومی در برخورد به نقشه های حکومت در برگزاری یک انتخابات نمایشی دیگر، آشکار می کند.

بر هیچ کس پوشیده نیست، وقتی که از انتخابات ریاست جمهوری صحبت می شود، منظور از آن تعیین رئیس جمهور بر اساس اراده و رای انتخاب کنندگان است. فرض دیگر انتخابات، وجود امکان برابر برای شهروندان یک کشور برای انتخاب شدن و به رای مردم گذاشتن خویشتن است. قاعده هم این است که انتخاب مردم به رسمیت شناخته شود، و چرخش قدرت بر اساس این انتخاب ها عملی گردد. واقعیت اما در کشور ما همواره به گونه ای دیگر بوده است. نه حق انتخاب مردم به رسمیت شناخته می شود، نه حق انتخاب شدن وجود دارد. نه حتی نتایج چنین انتخاباتی هم، اگر مطلوب صاحبان قدرت نبود، در عمل به رسمیت شناخته می شود.

اکنون بیش از هر زمان دیگری در حیات جمهوری اسلامی، امکان شکستن دایره بسته چنین انتخاباتی فراهم شده است. مردم کشور ما سرخورده از وعده های اصلاح طلبان، در ابعاد میلیونی به صندوق های رای تحت کنترل حکومتگران پشت کرده اند. آن ها، تجربه هشت سال گذشته و دخالت در توازن درون حکومت را با تلاش برای تبدیل رای خود به سلاحی در تضعیف استبداد پشت سر گذاشته اند و امروز دیگر به چیزی کمتر از تغییر این نظام رضایت نمی دهند. حق انتخاب خود را نه ناقص و در گرو انتخاب دیگران، بلکه کامل و بدون دخالت هیچ کسی می خواهند. انتخاب از میان انتخاب شدگان حکومتگران را پشت سرگذاشته اند و انتخابی دیگر نموده اند. انتخابی در حیطه خواست ها و آمال خود برای دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت جامعه!

بازتاب این واقعیت در صفوف حکومت قابل رویت است. جناح راست حکومت و ذوب شدگان در ولایت فقیه چنان آشفته اند، که امکان توافق بر سر یک کاندیدا را نیافته و یک جا چهار پاسدار را به صحنه فرستاده اند. هاشمی رفسنجانی با استفاده از این بلبشو، دوباره هوس بازگشت به کاخ ریاست جمهوری را نموده است. اصلاح طلبان دوم خردادی، اسیر عواقب ناکامی سیاسی ۸ ساله خود، تجزیه شده اند. یک جناح کروبی را علم کرده است و دو جریان مهم اصلاح طلبان، مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی، محمد معین را به صحنه آورده اند. وعده همه چیز و همه آن اقداماتی را می دهند که در طول هشت سال گذشته انجام نداده اند. شعار تشکیل «جبهه دمکراسی و حقوق بشر» از همین امروز و قبل از انتخابات هم جدیدترین وعده است تا راهی در دل رای دهندگان باز کنند. آن ها کتمان نمی کنند که جبهه دمکراسی و حقوق بشر آقایان هم، مثل تمام وجودشان مشروط به چارچوب نظام جمهووری اسلامی و التزام به قانون اساسی آن است که خود سندی در نقض فاحش اصول دمکراسی و ضدیت با حقوق بشر، ادعائی در زمره همان حکومت قانون و وعده های دیگر اصلاح طلبان در هشت سال گذشته است.

اکنون دیگر جامعه ما یک انتخاب بیشتر در پیش رو ندارد و آن نه انتخاب در حیطه نفوذ حکومت اسلامی، بلکه انتخاب « نه » به این حکومت و اعلام پر طنین آن در هیات میلیونی و خالی گذاشتن صندوق های تحت کنترل حکومت و اعلام یک صدای عدم مشروعیت آن است. اولین گام برای دمکراسی و رعایت حقوق بشر، بنیان آینده ای متکی بر اراده آزاد مردم و تحقق حاکمیت بلا منازع رای مردم است. موفقیت ما در تغییر نتایج این انتخابات و تبدیل آن به یک شکست بزرگ برای حکومت اسلامی، حائز اهمیت جدی است. بکوشیم که بهترین انتخاب را در این دوره انجام دهیم، تحریم و انتخاب نکردن خود یک انتخاب و در لحظه کنونی درست ترین انتخاب است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

صفحه ۲

هاشمی رفسنجانی به صحنه باز می گردد یا صحنه گردان اصلی ۲۶ سال حکومت اسلامی است؟

رضا اکرمی

«فکر می کنم باید این داروی تلخ نامزدی انتخابات ریاست جمهوری را مصرف کنم و اتفاقی که مایل نبودم بیفتد ظاهرا در حال وقوع است » این سخنان را هاشمی رفسنجانی ،« رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام» ، چند هفته پیش بر زبان آورده بود . چند روزی پس از آن، محسن هاشمی ، فرزند ، رئیس دفتر و احتمالا رئیس ستاد انتخاباتی وی ، که او را به هنگام افتتاح فرودگاه جدید تهران همراهی می کرد در پاسخ خبر نگاری که پرسیده بود آقای رفسنجانی کاندیدا می شوند یا خیر؟ بد ین شکل بیان داشت که « پدرم هنوز داروی تلخ را نخورده اند» اما زیاد طول نخواهد کشید .

همانطور که در خبر ها آمده بود ظاهرا این داروی تلخ می بایست در اجتماعی از کارگران که با تلاش خانه کارگر ، به مناسبت اول ماه مه در استادیوم آزادی ، گرد آمده بودند خورده شود، که بدلیل هوشیاری کارگران که نمی خواستند بازیچه نمایش انتخاباتی رفسنجانی گرددند به تعویق افتاد، و سر انجام طی بیانیه ای در روز ۲۰ اردیبهشت رسمیت یافت.

و چنانکه صحنه از پیش آماده شده بود روزنامه های ریز و درشت ایران ، روز بعد، با عنوانهای درشت « رفسنجانی آمد » و یا « رفسنجانی می آید » زیر چاپ رفتند و از بیانیه و مصاحبه های وی نقل کردند ، « می آیم تا ایران با عشق و نشاط مسیر آزادی و همزیستی مسالمت آمیز با جهانیان را طی کند ...و می آیم تا تهدید ها را به فرصت تبدیل کنم».

بدین صورت بر خلاف تبلیغاتی که ستاد انتخاباتی و مطبوعات دست پرورده رفسنجانی براه انداخته اند ، تا چنین وا نمود کنند که این کشتی را کشتی بانی دیگرآمده است،آخرین تیر ترکش رژیم شلیک می شود تا عنصری که در پشت پرده سیاست ۲۶ سال گذشته ایران صحنه گردان اصلی بوده است به روی صحنه بیاید تا شاید بر هیجان نمایش افزوده شود. تکنو کراتها و نوکیسه گان به تداوم کار خود مطمئن شوند ،اصول گرایان همچنان به « دیانت » خود مشغول باشند ، «اصلاح طلبان » هنوز طرف صحبتی بیابند ، آندسته از روزنامه نگاران و «صاحب نظرانی » که طی سالهای اخیر یاد گرفته اند هنر پیشه تمام سناریوها ،از پلیسی تا اومانیستی باشند، نقش مناسب روز بیابند و بالاخره بخشی از دول قدرتمند غربی نیز چانه زن قابل اتکا ء تری در مقابل خود داشته باشند ، کسی که آماده هر گونه معامله ایست مشروط بر اینکه صدارتش حفظ شود . همچون ماجرای ایرانگیت در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان و یا بدست آوردن آزادی قاتلان دکتر شاپور بختیار با گروگان گیری در لبنان و همچنین قتل دکتر رحمان قاسملو در اطریش و فراری دادن قاتلان وی به قیمت معامله ای کلان با دولت وقت این کشور. مروری بسیار کوتاه بر حوادثی که هم اکنون در ایران و بویژه در صحنه بین المللی در ارتباط با ایران جریان دارد، کمترین تردیدی باقی نمی گذارد که :

الف : رفسنجانی بر کرسی نهمین دور ریاست جمهوری اسلامی تکیه خواهد زد. چون بیشترین توافق در سطوح حکومتیان را با خود خواهد داشت . کاندیدائی که به تواند به عنوان چهره منتقد و یا مستقل از حکومت عرض و اندام کند به مرحله انتخاب نخواهد رسید . آندسته از رأ ی دهندگان که بهر حال پای صندوق خواهند رفت همچنان بین بد و بد تر و البته بنا بر منافعی که دارند به او رأی خواهند داد. بیشترین بخش مطبوعات کنونی بی هیچ محدودیتی پشت سر او صف بسته اند .اینان هرگاه موضعی انتقادی و تا حدودی مستقل هم داشته باشند چون از توطئه گری و کینه توزی رفسنجانی مطلع اند ، مصلحت خود را به قرار گرفت در این جبهه می بینند. و بالاخره ماشین رأی سازی و رأی خری هم چون گذشته بی کار نیست . و می دانیم هر گونه مقاومتی در دفاع از « سلامت انتخابات » نیز همچون مخالفت آقای تاج زاده معاون وقت وزارت کشور که اتفاقا موضوع آن، به زور وارد کردن همین آقای رفسنجانی در مجلس ششم بود نیزبی پاسخ نمی ماند

ب :رفسنجانی اگر چه کاندیدای مطلوب برای کل جناحهای رژیم نیست ، اما اکثر آنان بر روی« نصب» وی توافق خواهند کرد. البته این به هیچ وجه بدین معنی نخواهد بود که بدلایل گوناگون، از هم اکنون و حتی تا روز انتخابات همه کاندیداها به نفع وی کنار خواهند کشید . و صحنه به تمامی به او و یک یا دو کاندیدای موصوم به اصلاح طلب سپرده خواهد شد.

ج : بر خلاف بازارگرمیهای مرسوم ، بازگشت وی به این سمت با تأئید علی خامنه ایست و نه آنطور که وا نمود می شود در تقابل با او .

کافیست به نطق اخیر خامنه ای در اجتماع طرفدارانش در کرمان نظری بیندازیم ، تا خطوط پایدار سیاسی مورد دفاع رفسنجانی و تا حدودی برنامه سیاسی-فکری وی را در آن بیابیم. خامنه‌ای با اشاره به‌تبلیغاتی که نظام را به تلاش برای یک دست کردن دستگاه حکومتی متهم می‌کنندمیگوید« اگر منظور از این اتهام این است که نظام می‌خواهد همه کشور را به دست یک جناح بدهد، این کاملا غلط است زیرا ما معتقدیم وجود دو جناح که به قانون اساسی وفادارند و در مجموعه نظام کار می‌کنند، مانند دوبال، امکان پرواز و اوج‌گیری را برای نظام فراهم می‌سازد و باعث رقابت و پیشرفت می‌شود. وی همچنین با غلط دانستن بحث تقابل اصولگرایی و اصلاح طلبی افزود:« نقطه مقابل اصولگرایی، اصلاح طلبی نیست بلکه لاابالیگری ونداشتن اصول است و نقطه مقابل اصلاح طلبی هم اصولگرایی نیست بلکه افساد است که در این میان ،راه صحیح، اصولگرایی اصلاح‌طلبانه است». او اضافه می کند :« ما باید ضمن حفظ اصول، روشهایمان را روز به روز اصلاح کنیم، این معنای اصلاح طلبی واقعی است در حالیکه اصلاح طلبی از نظر آمریکایی‌ها یعنی مقابله با اسلام و نظام اسلامی» .

آیا هاشمی رفسنجانی چیزی بیشتر یا کمتر ازاین می گوید؟

بهر حال، ما هم به چنین عبارتی باید بگوئیم رفسنجانی می آید . اگر چنین فرضی درست باشد و اگر حوادث غیر مترقبه ای در یک ماه پیش روی اتفاق نیفتد ، که البته از رفتار اجتماعی-سیاسی ما ایرانیان به گواه همین سی سا ل اخیر دور از انتظار نیست . اولا؛برای یک نیروی مخالف و یا منتقد چه عرصه تأثیر گذاری ویا حضور در صحنه سیاسی باز است ؟ ثانیا ؛ تغییرات احتمالی در رفتار سیاسی حکومت پس از انتخابات در داخل و خارج چه خواهد بود؟

در پاسخ به سئوال اول شاید بتوان گفت آنچه فعلا در دسترس است نه پیش کشیدن شعارهائی چون برگزاری «انتخابات آزاد » ، « استعفای دسته جمعی سران رژیم» ،« اعلام کاندیداتوری اشخاص مستقل » ونه حتی طرح مسئله« رفراندوم» به جای چنین انتخاباتی ، بلکه یک حرف و یک صدا را باید به گوش حکومتیان ، خود و جهانیان به رسانیم که اکثریت بسیار چشمگیری از مردم ایران به پای صندوق های رأی حاضر نشده اند و به تعبیر وزیر اطلاعات رژیم این اکثریت بر انداز است و خواهان تغییرحکومت اسلامی. .....بقیه در صفحه ۶

انتخابات آزاد و عادلانه شد!

محمد اعظمی

در جمهوری اسلامی انتخابات هیچگاه آزاد نبوده است. از انتخابات مجلس هفتم به این سو، فضای رقابت سیاسی برای برخی از نیروهای حاکم نیز در قیاس با دوره های پیش بسته تر شد، تا بدان حد که اکثریت بسیار بالائی از اصلاح طلبان حکومتی نتوانستند در انتخابات مشارکت نمایند. مجموعه شرایط داخلی و بین المللی، این انتظار را دردل اصلاح طلبان نشانده بود که امکان باز شدن فضا برای مشارکت آنان در رقابت مهیا می شود، تا جناح های حاکمیت دست در دست هم بتوانند مردم را به پای صندوق ها کشانده مشارکت حداکثری را تامین کنند. مشارکتی که بیش و پیش از آنکه مردم داخل کشور مد نظر باشد، در این دوربه خارج نقل مکان کرده مصرف خارجی پیدا کرده است.

اما برخورد شورای نگهبان خواب از چشم اصلاح طلبان ربود و آنان را به واکنش تند کشاند. جبهه مشارکت با رد صلاحیت مصطفی معین بالافاصله انتخابات را" انتخاباتی غیر آزاد، ناعادلانه، غیررقابتی و در یک کلام نمایشی " دانست که امنیت و منافع ملی را به شدت به مخاطره می اندازد . براین اساس " در روندی که متضمن محو جمهوریت نظام و انکار نقش مردم خواهد بود، وارد نخواهد شد و در چنین انتخاباتی شرکت نخواهد کرد " جبهه مشارکت " تنها شرط " خود را برای شرکت در انتخابات، حضور دکتر معین ذکر کرده است. تیغ شورای نگهبان چنان عریان و خذف دیگران تا بدان اندازه تنگ نظرانه و خشک مغزانه بود که جناح راست نیز زبان به اعتراض گشود.

رئیس مجلس حداد عادل در یک مانور ماهرانه برای برگرداندن معین دست به دامان رهبر شد. رهبر نیز با حکم حکومتی دستور بازگشت معین و علیزاده را به عرصه رقابت انتخاباتی صادر نمود. شورای نگهبان نیز لبیک خود را چنین بیان داشت: " در امتثال نظرولائی آن مقام شریف صلاحیت آقایان مصطفی معین و محسن علیزاده اعلام می گردد " وبدین ترتیب وضعیت دشوارو نامناسب اصلاح طلبان، پیچیده تر شد. . بسیار بعید است اصلاح طلبان این حکم حکومتی را نپذیرند. در آن حالت من فکر می کنم بازنده اصلی این صحنه، اصلاح طلبان خواهند بود. به این دلایل:

اول اینکه نماینده اصلاح طلبان یعنی آقای مصطفی معین با پا در میانی رئیس محافظه کارمجلس و حکم حکومتی رهبر به میدان انتخابات راه یافته است. اگر حتی در این رای گیری پیروز شود – که بسیار بعید و خلاف تمام داده های کنونی است – حکم حکومتی را چون شمشیر دموکلس بر بالای سر خود دارد. استفاده و تائید این حکم ، راه را برهر اقدام و عملی که مخالف تمایل " رهبری " باشد، خواهد بست. با رئیس مجلس و" مجلس فرمایشی " هم در افتادن دشوار می شود. نمی شود نمک رئیس مجلس را خورد و نمکدان او را به سادگی شکست. حکم حکومتی که دیروز مورد نقد مصطفی معین و نزدیکانش بود، امروز توسط علی شکوری راد و خانم الهه کولایی رئیس ستاد انتخابات و سخنگوی او تدبیری رهگشا می شود. حکمی که قادر است امروز معین را به میدان انتخابات بفرستد، بسیار سهل تر و توجیه پذیر تر می تواند اورا از کرسی ریاست جمهوری به زیر کشد. افزون براین با این حکم مرئی، هزاران تار نامرئی بر دست وپا و زبان تنیده می شود. این در شرایطی است که بر نفس اینگونه احکام خود کامانه و روش های قرون وسطائی چشم فرو بندیم.

دوم براساس تمام اخبار و اطلاعاتی که در نشریات و رسانه های مستقل از حکومت منتشر شده است و حتی نظر سنجی های خود حکومت، میزان مشارکت مردم در انتخابات بسیار پائین است. تهدید وزیر اطلاعات دولت خاتمی و برابر دانستن تحریم با براندازی ، برای کشاندن مردم به پای صندوق ها از طریق چماق بدین خاطر صورت گرفته است. درچنین فضائی پیروزی نماینده اصلاح طلبان دشوار به نظر می رسد. در این حالت اصلاح طلبان هم از کرسی رئیس جمهوری بی نصیب می مانند و هم با شعارهائی که علیه مجلس فرمایشی و راه یافتگان به مجلس و حکم حکومتی داده اند، دست خود را برای مردم به عنوان نیروئی که حرف های بی پشتوانه می زنند هر چه بیشتر بازمی کنند. نتیجه این می شود که هم امروز خود را از دست می دهند وهم آخرت خود را. به احتمال زیاد به عنوان نیروئی بدون آینده از گردونه تحولات به بیرون پرت شده بازگشت دشواری خواهند داشت.

سوم اصلاح طلبان در این بازی انتخابات نقش خود را همان نقش مردم پنداشته و نماینده خود را نماینده و معرف جمهوریت نظام دانسته اند. آنها رد مصطفی معین را " محو جمهوریت نظام و انکار نقش مردم " اعلام کرده اند. از اینروبه باور آنان با تائید مصطفی معین، هم حضور مردم و هم جمهوریت نظام تامین شده است !! با چنین سخنان و ادعا هائی، جدا از اینکه بر کنه نظرات خود روشنی تابانده اند، دست خود را برای مردم و سایر نیروهای خذف شده در انتخابات از جمله بخش دیگری از اصلاح طلبان باز کرده اند.

چهارم پس از شکست فضاحت باراصلاح طلبان در انتخابات شورای شهر و مجلس هفتم، این نیرو کوشیده است نشان دهد که هم در پیشبرد اصلاحات قاطع تر وهم در توجه به حقوق مردم دموکرات تر شده است. شرایط به شکلی پیش رفته است که امروز آنان مجبورشده اند که خودشان پوچی ادعاهای خود را فریاد کنند. اگر زمانی می بایست طی شود که دست خاتمی برای مردم پس از انتخابش رو شود، دست آقای معین قبل از قدرت باز شد. آقای معین و احزاب حامی او فقط به حذف خود اعتراض دارند. حتی اعتراضی خشک و خالی به حذف دیگر کاندیداها، که همگی در حفظ نظام با آنها هم کلام و هم نظراند ، نکردند. به حذف زنان در حالی ایراد نمی گیرند که برای فریب کاری خانم الهه کولابی را به سخنگوئی برگزیده اند تا بتوانند رای این نیروی عظیم بیش از ۵۰ در صدی کشورمان را به کیسه خود بریزند.این انتخابات هر چه بیشتربرای مردم ایران آشکار کرد که اصلاح طلبان غم قدرت خود را دارند اما به نام مردم ، به کام خود سخن گفته و قلمفرسائی می کنند. محافظه کاران چه طبق نقشه و هماهنگ و چه به صورت غیر هماهنگ دست رقیب خود را در این انتخابات رو کردند و نشان دادند که درگیری آنها برای سهم شیر است. مردم در این میان بهانه اند.

برخی از ناظران سیاسی براین نظرند که همه این حرکات برای گرم کردن تنور انتخابات صورت گرفته است. آنان بعید می دانند که رهبر جمهوری اسلامی پیشا پیش نظر خود را با منصوبان خود در میان ننهاده باشد. گرچه دقیق کردن این مساله برای شناخت بهتر دغلکاری های حاکمان مفید است اما در اصل مساله که جناح های اصلی برای کشاندن مردم به پای صندوق ها از هیچ ترفندی فروگذار نمی کنند، تفاوتی ایجاد نمی کند.آنچه که بیش از هر چیز اهمیت دارد درک این مساله است که هدف اصلی حکومت در این انتخابات ، مشارکت حداکثری مردم در آن برای نشان دادن مشروعیت خود به جهانیان است تا هم امنیت داخلی خود را حفظ کند وهم از طریق این مشروعیت وپشتیبانی مردمی، قدرت چانه زنی برای سازش با خارج را بالا برد.

بقیه در صفحه ۶

موضعی مسئولانه در لحظه ای به جا

بیانیه گروهی ازآزاداندیشان،نویسندگان، فعالان سیاسی ، دانشجوئی وکارگری ایران
پرامون نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

رضا اکرمی ۲۹ اردیبهشت ۸۴-۲۰۰۵/۰۵/۱۹

بیش از ۶۰۰نفر از فعالین سیاسی ، فرهنگی ، دانشجوئی و کارگری در ادامه موضع اصولی خود مبنی بر ضرورت فراتر رفتن از ساختار سیاسی و حقوقی حاکم بر کشور، جهت حل بحرانهای همه جانبه موجود و هموار نمودن راه تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، به تاریخ ۲۰اردیبهشت۸۴ و در حالیکه حدود یک ماه به انتخابات نهمین دور ریاست جمهوری در ایران باقیست، بیانیه دوم خود را که به همین موضوع ارتباط دارد منتشر کرده اند .

آنها پس از بر شمردن شرایط غیر دمکراتیک حاکم بر این انتخابات که به درستی ناشی از ذات قانون و ساختار سیاسی کنونی ارزیابی میکنند می نویسند:

« بی تردید حساسیت زمان ومخاطره آمیزبودن زمانه، هرایرانی را به خود می خواندکه با هشیاری کامل به آینده میهن و استقلال و آزادی این سرزمین بیاندیشد وایستادگی در برابر یکه تازی های ایران برباد ده را وجهه همت خویش قرار دهد تا پیش از آنکه بحران های داخلی و خارجی تعمیق بیشتری یابد ، شرائطی فراهم گردد تا حاکمیت ملی به نحوی مسالمت آمیز و در فضائی باز و آزاد وبا تکیه بر اصول دموکراسی , حقوق بشر و جمهوریت واقعی وعدالت اجتماعی ،خارج از هرگونه تبعیض نژادی، جنسیتی و قو می – به دور ازخشونت- در کشور استقرار یابد »

امضاء کنندگان بیانیه که این بار نه نیروهای « برانداز و ضد انقلاب در خارج از کشور » ، چنانکه جو سازان « جبهه اصلاحات » مایل اند رقبای سیاسی خود را در جنبش دمکراتیک جمهوریخواهی بدان بنامند ، بلکه کسانی هستند که در تمامی سالهای هشت ساله گذشته ، همه هم خود را بکار گرفته اند تا در چارچوب امکانات و ظرفیتهای موجود راهی بر تحول ایران در مسیر آزادی و دمکراسی بگشایند و بی حاصلی این تلاش را در عمل تجربه کرده اند ، گوئی در پاسخ به آنهائی که شرکت درهر انتخابات را تا حد یک فریضه دینی مقدس می شمارند و بر این باورند که :

«انتخابات آینده ریاست جمهوری فرصتی است که نیروهای دمکرات و اپوزیسیون آزادیخواه ایران بتوانند بر فراز موانع ساختار سیاسی و حقوقی موجود و با ارائه برنامه و نامزد مستقل انتخاباتی برای تغییرات بنیادی، افکار عمومی را به خود جلب کنند و این راهبرد سیاسی را در بطن جامعه نهادی سازند.» (نقل از بیانیه اتحاد جمهوریخواهان ایران در باره همین انتخابات) می گویند :

«آنچه درانتخابات اهمیت دارد، نه تکثرعددی است ونه صحنه سازی های انتخاباتی.انتخابات زمانی معنا داردکه تکثرکیفی و تنوع واقعی علائق و دیدگاه های مختلف در صحنه حاضر باشد. انتخابات را زمانی می توان توام با تکثر واقعی دانست که تمامی دیدگاه های موجود درسپهرسیاسی و اجتماعی ایرانیان که به منافع ملی وتمامیت ارضی کشورمی اندیشندواعم ازداخل وخارج، امکان شرکت ورقابت داشته باشند» (بیانیه گروهی از آزاد اندیشان ...)

و باز از آنجا که هنوز در صف مدافعین آزادی – ولو محدود نگر و مقید به شرط و شروط – از جمله نهضت آزادی ایران که دبیر کل خود، آقای ابراهیم یزدی را با التزام عملی به قانون اساسی به صحنه انتخابات فرستاده است تا بقول آقای غلامعباس توسلی از رهبران این «نهضت» ، «ضمن رد طرح هایی مانند برگزاری رفراندوم » بگوید « ما معتقدیم که در چارچوب همین ساختار می توان اصلاحاتی را انجام داد. اگر شروط ما را پذیرفتند که بهتر، در غیر این صورت وظیفه الهی خود را انجام داده‌ایم.» و یا چنانکه خود آقای یزدی می گویند « برای تحقق شروط‌مان ناامید نیستم و ناامیدی و یأس را شرک می‌دانیم. ما فرمان الهی را اجرا می کنیم همانطور که خداوند به موسی گفت؛ برو و با فرعون صحبت کن.»

امضاء کنندگان بیانیه با درک این مسئولیت که باید تجربه خود را بدون ابهام با مردم در میان گذاشت و آنهم نه زمانی که دیگر بکار ثبت در تاریخ خواهد خورد ، می نویسند :

«گرچه برخی ازفعالان، برای اتمام حجت به شورای نگهبان وبه امید آنکه با درک شرائط موجود راه خردمندانه ای پیش گرفته شود،اعلام عدم شرکت خود درانتخابات را به موقعی محول ساخته اند که شورای نگهبان حربه عدم تائید صلاحیت را درمورد تعدادی از کاندیدا ها، بخصوص کاندیدا های زن ، به کار برد،ولی ما امضاءکنندگان درشرائط موجود،باتوجه به اشکالات بنیادی که دربالا برشمرده شد و با توجه به اینکه مشکل اصلی، منحصر به عمل جانبدارانه وغیر دموکراتیک شورای نگهبان نیست، با الهام ازوجدان عمومی وآنچه ازتصمیم خود جوش مردم احساس می شود، موجبی برای مشارکت دراین انتخابات نمی بینیم واعلام می داریم دراین انتخابات، نه کاندیدائی را تائید ونه رای خواهیم داد.»

قائدتا رهبران « نهضت آزادی ایران » که از جمله در همین تبلیغات انتخاباتی خود بربیش از ۴۰ سال سابقه فعالیت خود انگشت می گذارند خوب می دانند که حتی در ضعف مفرط کنونی نیز، مسئولین جمهوری اسلامی کاندیداتوری آقای ابراهیم یزدی را « تأئید صلاحیت » نخواهند کرد .وچنانکه معلوم است فرعون هنوز چنان جای خود را محکم می بیند که رخست گفتگوهم به موسی نخواهد داد.

استفاده از شرایط و فضای آستانه انتخابات جهت طرح برخی مطالبات دمکراتیک در میان مردم نیز بهانه دیگریست که معمولا این گرایشات پشت آن موضع می گیرند تا مصالحه جوئی بی نهایت خود را توجیح نمایند . گذشته از این که آنچه به عنوان برنامه و پروژه «نهضت آزادی» تا کنون ارائه شده است کمترین نشانی از ضروریتهای گذار از وضعیت بغرنج اقتصادی ،اجتماعی و سیاسی کنونی را در خود ندارد ، اما می دانیم که طرح مطالبات مورد نظر آنها خارج از این که کاندیدائی هم معرفی نمایند یا نه ، با همین شعاع و برد قابل طرح است و اصولا در آستانه هر انتخاباتی فرهنگ « تآمل و تساهل » حضرات حاکم ، کش می آید و برخی نک و نالها قابل شنیدن است.

اما واقعیت تمایل و گرایشی که دوستان «نهضت آزادی » و همچنین گرایش مسلط بر «اتحاد جمهوریخواهان ایران » در چنبره آن گرفتارند چیز دیگریست و آن راندن مردم از هرگونه ابتکار در جنبشهای سیاسی مردمی و مستقل ، به بهانه از دست خارج شدن آنها و زمینه ساز بودن شورشهای غیر قابل کنترل است و محدود کردن مطالبات و خواستهای خود در چارچوب ظرفیت رژیم . برای این دوستان راهی جز عقب نشاندن ذره به ذره رژیم وجود ندارد و این از مسیر ساز و کارهای موجود و از جمله انتخابات زیر سیطره و قوانین همین رژیم می گذرد .و البته امروز در ایران چنین گرایشی حزب و سازمان قوی تر و صاحب امتیاز ترخودرا دارد هم چون « جبهه مشارکت ایران اسلامی » و « سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی » و اگر قرار باشد فکر و نیروئی متوجه آن گردد به نسخه اصلی آ ن می پیوندد . و نه به نیرو،مشی و برنامه ای رو نوشت شده .

بیانه اخیر ۶۱۵فعال سیاسی و اجتماعی در ایران از جمله نوید دهنده این امید نیز می باشد که چنین طلسمی در خود کشور نیز شکسته می شود . وآزادیخواهانی که بخش مهمی از آنها تا دیروز بر باور همین تکانهای محدود بوده اند راه جدیدی را می گشایند ، که آرزوئی جز پایداری بر آن ، برای همه آنها ئیکه دل در گرو آزادی ، دمکراسی و عدالت اجتماعی ،که بدون تردید با تحول اساسی در ساختار سیاسی موجود می تواند مسیر آن هموار شود ، نمی ماند.

به جاست که همه آزادیخواهان از جمله گرایشات اصلاح طلب مخاطب بیانیه اخیر ، بر روی راه کارهائی که از جمله مانع شکل گیری یک قطب فعال تحول طلب در داخل کشور بوده اند بیشتر بی اندشند، آزموده را برای صدمین بار به بوته آزمایش نگذارند و در همین انتخابات مشخص هم ، جبهه **نه** به انتخابات فرمایشی را گسترده تر سازند.

یاد دکتر محمد مصدق گرامی باد!

صد و بیست و سومین سالگرد تولد دکتر محمدمصدق، مردی که نامش با آزادگی و مرامش با استقلال و یادش با تلاش او برای به ثمر رسیدن جنبش ملی شدن نفت درهم آمیخته است، به همه آزاداندیشان و میهن دوستان کشورمان شاد باش می گوئیم. امیدواریم مبارزه مشترک تمامی سر بازان و دلبستگان راه عدالت و بهروزی مردم ایران بتوانند دست این پاسداران و محافظان تاریکی و ظلمت را از دخالت در سرنوشت مردم ایران کوتاه کند تا دست در دست هم، یادبود این بزرگ مرد وطن دوست کشورمان و تمامی سر به دارشدگان راه رهائی را در ایران آزاد، آباد، دموکراتیک و به دور از جور و ستم ، جشن گیریم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران برگزاری مراسم یادبود صد و بیست و سومین سالگرد دکتر محمد مصدق که استقلال و آزادی کشوررا به مثابه یکی از مهمترین حلقه های ترقی کشور، سرلوحه فعالیت سیاسی خود قرار داد، اقدامی شایسته دانسته، به سهم خویش ازاین تلاش، پشتیبانی می کند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
اردیبهشت ۱۳۸۴

بقیه از صفحه ۳

هاشمی رفسنجانی به صحنه باز می گردد

.....

تمامی نظر سنجی هائی که تا کنون از طرف خود حکومت انجام شده است و در مواردی اطلاعات آن به بیرون درز کرده است حکا یت ازرویگردانی بازهم بیشترمردم نسبت به انتخابات مجلس هفتم می دهد . در صفوف اپوزیسیون نیز اگر اما و اگرهائی که پیشتر به آن اشاره شد کنار گذاشته شود . و یک صدا به این نمایش انتخاباتی نه گفته شود . و اگر برخی فعالین سیاسی- اجتماعی و به ویژه مدیران لایحه های میانی و پائین ادارات ، تکنوکراتهای «مدرن» که این روز ها این جا و آنجا دست بکار تبلیغ رفسنجانی می باشند، بدانند که فضای تنفسی محدود آنها، با وجود یک رفسنجانی ضعیف بر پست ریاست جمهوری مهیا تر است ، می توان انتظار داشت که خوردن « داروی تلخ » یا همان « جام زهر » آغاز پایان عمر حاکمیت و خلافت « سرداری » باشد که حاصل کار هر دو آنها به هم گره خورده است و ارمغانی جز جنگ ، جنایت ، قتل،آوارگی ، فقر و فلاکت میلیونها انسان بدنبال نداشته است .

پاسخ به سئوال دوم یعنی رفتارسیاسی فردای انتخاب رفسنجانی در پست ریاست جمهوری نیز به میزان زیادی در گرو همین نتیجه است . می دانیم که گره موجود در زمینه های مختلف سیاسی- اجتماعی ،فرهنگی و حتی روانی حاکم بر کشور ما و همچنین مناسبات ایران با جهان خارج از جمله به دست رفسنجانی ایجاد شده است . در این که وی هم بدلیل منافع و هم جاه طلبیهای شخصی حتی در مقابل منافع کل حکومت نیز ایستادگی کرده باشد، بعید نیست . بنا بر این ، این احتمال که وی در برخی از عرصه ها به ویژه در عرصه بین المللی دست به عقب نشینیهائی بزند و بقول خود او « تهدید ها را به فرصت » تبدیل کند دور از ذهن نیست . اما باز هم باید تأکید کرد همه این موارد در گرو نتیجه آرائی است که به صندوقها ریخته می شود و یا بهتر است گفته شود در گرو این است که تا چه میزان در روز انتخابات مردم در خانه ها بمانند و یا اشکالی از حرکت و مقاومت را اختیار نمایند که صدای رویگردانی خود از چنین انتخاباتی را به گوش جهانیان برسانند.

بقیه از صفحه ۴

انتخابات آزاد و عادلانه شد!

اپوزیسیون ترقی خواه نیز اگر در این هدف رژیم را ناکام ودر این نقطه پشت او را به خاک نشاند، به پیروزی دست یافته است.از این رو بیش از هر چیز هم آوائی و هم صدائی اپوزیسیون درتبلیغ عدم شرکت در این رای گیری اثر گذار و کارا خواهد بود. متاسفانه طی ماههای گذشته گروهی از اپوزیسیون ترقی خواه در پی سراب معرفی یک کاندیدای دموکرات انرژی خویش را مصروف طرح های خیالی کردند. برخی دیگر، روشن نیست تا کی می خواهند گام های خود را با جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی هماهنگ کنند و در پی آنان گام در چاه گذارند. اما رسوائی و خود غرضانه بودن اهداف آنان، بخش قابل توجه ای از این نیرو را به تردید انداخته در مقابل انتخابات فرمایشی قرار داده است. امروزگروه وسیعی از نیروی ترقی خواه جامعه که از انقلاب تا کنون بی سابقه بوده است، به یک سیاست مشترک در " نه " به انتخابات رسیده اند. در داخل کشور بیش از ۶۰۰ تن از فعالان سیاسی ، کارگری، دانشجوئی و... به شکل صریح و روشنی اعلام کرده اند که در این انتخابات " نه کاندیدائی را تائید ونه رای خواهیم داد " ، تشکل های مختلف دانشجوئی یکی پس از دیگری " نه " خود را به انتخابات فریاد کرده اند . کارگران در مخالفت با انتخابات متینگ خانه کارگر را که قرار بود تبدیل به میتینگ حمایت از رفسنجانی شود، برهم زدند در هر گوشه ای از میهنمان

مردم در مخالفت با انتخابات صدای خود را بلند کرده اند. بسیار اهمیت دارد اپوزیسیون در خارج از کشور صدای " نه " خود به انتخابات را هماهنگ کند و آن سیاستی را برگزینند که مردم کشورمان امروزبه آن عمل می کنند . من فکر میکنم خلوت گذاشتن خیابانها و اطراف صندوق های رای مناسب ترین تاکتیکی است که امکان مانور و تبلیغ را به سود رژیم کاهش می دهد. همزمان نیازمندیم صدای " نه " مردم ایران را به گوش افکار عمومی و نهادها و مراجع رسمی بین المللی برسانیم. تمامی شرایط برای ضربه ای کاری به حکومت فراهم است. اپوزیسیون دموکرات ایران می باست بدون تنگ نظری و ایرادات بنی اسرائیلی برای یک حرکت وسیع وسراسری دست به کار شود. زمان تنگ است. ابتکار این فرصت را به فرصت سوزان حرفه ای نسپاریم و فشردن دستان نیروهای آزادی خواه برای تحریم انتخابات وظیفه ماست. به وظیفه خود مسئولانه عمل کنیم.

آقای معین برسر دوراهی!

مصطفی مدنی

این سخن صحیح نیست که تحولات اجتماعی وقوع خویش را اخطار نمی کنند. تا دیده ایم, پیش درآمد جامعه متحول را درخشش ستاره ها, در ظلمات شب خبر کرده اند. وامروز در آسمان سیاسی ایران از هرسو ستاره ای ست که با سماجت شب کلنجار می رود. کشوری که در تب تحول می سوزد, قبل از هر چیز خود حکومت را کلافه می کند. اینجاست که حکم حکومتی در رد و پذیرش دوباره آقای معین را به ترفندی نیآید گرفت. حتی اگر حیله ای باشد برای روسیاه کردن ایشان و شکاف انداختن در صف مشارکتی ها.

در این ناقراری ها سیمای حکومتی را باید دید که شب را با هزارمن استخاره به صبح می رساند. مایه بی آبروئی خویش می شود تا برای آبرو بردن دیگران دست وپائی کرده باشد. خود را به تله می اندازد تا تله بگذلرد. شخصیت می سازد تا بی شخصیت کند.

تا قبل ازدسته گل تازه مقام رهبری, اکثریت جامعه نسبت به آقای معین بی تفاوت بود یا ایشان را چندان نمی شناخت. حالی که فردا پنجشنبه بیشتر مردم ایران گوش به زنگ خواهند بود که تصمیم آقای معین را بشنوند. بسیاری او را به امتناع از شرکت در انتخابات و پشت کردن به حکم رهبر تشویق می کنند. شمار زیادی از یاران او, دم را غنیمت می دارند و به ایشان سیاست یک مو کندن از خرس را آموزش می دهند. کسانی هم پیدا می شوند که رسم پیروزی ایشان را به چانه زنی در بالا و شرط تعیین بخشیدن به رابطه رهبر و ریاست جمهوری خلاصه می کنند.

امتناع, البته نوعی از ایستادگی ست که به کار آینده می آید. شرکت بی مایه خودکشی سیاسی ست, هم برای آقای معین و هم برای جبهه مشارکت. و چانه زنی با بالا نهایت بی خردی خواهد بود و هیچ تضمینی را موجب نخواهد گشت. آقای معین اگر نخواهد جا پای آقای خاتمی بگذلرد, اگر نخواهد بجای دولت مدار پرده دار دولت شود, اگر نخواهد چشم و گوش خویش را بر امواج متلاطم تحول بسته بدارد,آقای معین اگراز این هشت سال درس گرفته باشد, او اگر فتح را بخواهد روی سخن را فقط با مردم باید بگذارد. می باید جائی بایستد که نبض جامعه می زند. هیچ شرطی با هیچ مقام بالائی نیازی نیست. شرط را می باید با مردم گذاشت. طرح بی برو برگرد خواستهائی که جامعه سالیان طولانی ست درتب آنهاست. خواست تغییر قانون اساسی , لغو تمامی مقامات انتصابی و برداشتن شورای نگهبان از بالای سرمردم. آزادی زندانیان سیاسی, آزادی عقیده و بیان, تساوی زن و مرد و.... دهها و صدها خواست دیگر که در جهان کنونی ناقابل ترین خواستهائی هستند که حتی در کشورهای عقب مانده تر از ایران ما و در همسایگی ما رو به تامین می روند.

رئیس جمهور هیچ نیازی نیست که همه اینها را وعده بدهد. رئیس قوه مجریه طبق همین قانون اساسی ماقبل تاریخ, مسئول حرمت احاد جامعه, مقابله با حق کشی ها و دفاع از حقوق شهروندان است. آقای معین اگر همین یک را با مردم شرط کند, مردم راه تحول را خود هموار می کنند. آنچه که آقای خاتمی جز تک پرده ای در ماجرای قتل های زنجیره ای, بر آن چشم فرو بست و هر مقام و ارگانی را آزاد گذاشت تا هرگونه که بخواهد هر متفکرو روزنامه نگار و اندیشمند ودانشجو و کارگری را با هر وسیله ای اعم از تحقیرو شکنجه و زندان و مرگ از سرراه بردارد.

تصمیم فردای آقای معین, هرچه باشد با کنش جامعه محک می خورد و صحت وسقم خود را از رای مردم پاسخ می گیرد. فراست به پاسخ جامعه را نیازمند هوش چندانی نیست. جامعه تشنه تحول, نیاز خود را عریان کرده است فقط چشم دیدن باید داشت.

حمله به کارگران شرکت واحد را محکوم می کنیم

روز دوشنبه ۱۹ اریبهشت مقارن ساعت دو بعد از ظهر بیش از ۳۰۰ نفر از عوامل خانه‌ی کارگر و شورا های اسلامی کار به سرکردگی حسن صادقی و با پشتیبانی مالی و تدارکاتی مدیر عامل شرکت واحد اتوبوس رانی با بیش از ۱۲ دستگاه اتوبوس شرکت واحد به سندیکای کارگران نانوا (محل برگزاری جلسات آموزشی هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد) یورش بردند. ماموربن نیروی انتظامی با آگاهی قبلی از موضوع و حضور گسترده در محل, فقط نظاره گر این اقدامات و یورش سبعانه بودند.

عوامل خانه کارگر با رهبری مستقیم روسای کانون عالی و کانون استان شوراهای اسلامی کار، با شکستن در و شیشه‌های سندیکا, به تخریب اموال و کتابخانه سندیکا پرداختند، اسناد و مدارک هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد را ربودند، اعضای هیات موسس را مورد ضرب و شتم شدید قرار دادند و یکی از اعضای موثر آن به‌نام آقای منصور اسانلو را به‌شدت مضروب کردند که به دلیل بریدن گلو وزبان او، هم‌اکنون در بیمارستان نیروی انتظامی بستری است.

حسن صادقی رئیس هیات مدیر کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار، در حالیکه جلال سعید منش یکی دیگر ازچماقداران خانه کارگر، با چاقو به قصد بریدن زبان و گردن منصور اسانلو (عضو هیات موسس سندیکای شرکت واحد) به او حمله‌ورشده بود, دست‌های اسانلو را از پشت نگه داشته و او را در معرض تهاجم دیگران قرار داده بود. ابراهیم مددی یکی دیگر اعضای هیات موسس, با کمک فرمانده نیروهای انتظامی حاضر در محل توانست جان سالم به‌در برد. مهاجمین ضمن ایراد خسارت شدید به دفتر سندیکا، همچنین موتور و وسایل دیگر اعضای سندیکا را نیز با خود بردند.

احمدی پنجکی (رییس هیات مدیره‌ی کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان)، اکبر عیوضی (از خانه‌ی کارگر)، حسن بهرامی، اسکندر نصیری، مهدوی‌خواه، علیرضا احمدی، سروندی و جلال سعید منش (از شورای اسلامی کار شرکت واحد) و امانی (مامور حراست شرکت واحد) از جمله دیگر مهاجمین بوده اند، که با حمل پلاکاردهایی با مضمون "سندیکا، پس‌مانده‌ی طاغوت" و "مرگ بر منافق" در این سرکوب مشارکت داشته اند.

حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار در مورد این حادثه به ایسنا گفته است: «روز گذشته تهران نبودم، اما براساس اعلام وزارت کار سندیکاها جایگاه قانونی ندارند و تنها از طریق برخی رسانه‌ها مورد استقبال قرارگرفته‌اند». وی تأکید کرده است: «چنانچه کارگران درگیر در حادثه روز گذشته از اعضای شوراهای اسلامی کار بوده باشند، حق آنها بوده و آنها از کیان خود دفاع کرده‌اند».

یورش وحشیانه چاقو کشان خانه کارگر به این دلیل صورت می گیرد که در روز اول ماه مه کارگران قاطعانه به کاندیداتوری رفسنجانی و نمایش انتخاباتی کارگزارن وی نه گفتند. همچنین کارگران حمایت خود را از تشکل های مستقل کارگری اعلام داشته، بدین وسیله بی اعتباری خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار ودیگر تشکل های رژیم را مورد تاکید قرار داده اند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن محکوم کردن تهاجم وحشیانه خانه کارگر به هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد, احزاب و سازمانهای سیاسی، تشکل های دموکراتیک, کارگران و فعالین کارگری, آزاداندیشان و روشنفکران را به اعتراض به این تهاجم فرا می خواند.

ما همه نیروهای دمکرات و آزادی خواه در داخل و خارج کشور را فرا می خوانیم تا برای محاکمه علنی عوامل خانه کارگر از هیچ اقدامی فرو گذار نکنند و با دفاع از حقوق سندیکائی کارگران، به ایجاد و گسترش تشکل های مستقل کارگری یاری رسانند.

ما از آقای خوان سوماویا – مدیرکل سازمان بین‌المللی کار– می خواهیم که درسفر هفته آینده خود به ایران این موضوع را پی گیری کرده و شخص وزیرکار را تحت فشار قرار دهد تا مسئولین این امر و عناصر خانه کارگر مانند حسن صادقی و پنجکی در دادگاهی با حضور وکلای قربانیان این حادثه مورد محاکمه قرار گیرند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

گزارشی ازمراسم سی مین سالگرد کشتار ۹ زندانی سیاسی توسط رژیم شاه

در روز شنبه ۲۸ ماه می ۲۰۰۵ به دعوت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران مراسم بزرگداشتی به یاد مبارزان راه آزادی فدائیان خلق: بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، سعید (مشعوف) کلانتری، عباس سورکی، محمد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و مجاهدین خلق: کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل در سالن فیاپ پاریس بر گزار شد. در این مراسم که بیش از دویست تن ازفعالان جریانات سیاسی وشخصیت های فرهنگی، علمی، هنری و... شرکت داشتند با یکدقیقه سکوت به یاد همه جان باختگان راه آزادی آغاز شد.

اولین سخنران مراسم آقای هدایت اله متین دفتری دوست و همرزم بیژن جزنی در سالهای قبل از دستگیری بود که دلیل کشتار جزنی و یارانش را سیاست نخبه کشی رژیم شاه ذکر کرد. او سپس به شرح مبارزات بیژن جزنی و حسن ضیا ظریفی در جریان برآمد جنبش دانشجوئی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ پرداخت و نقش برجسته این دو بخصوص حسن ضیا ظریفی را - که کمتر در موردش گفته شده است – دررهبری حرکات صنفی - سیاسی دانشجویان، باز شکافت.

سخنران دوم آقای جمشید طاهری پور بود که سالها در زندان رژیم شاه با بیژن و یارانش زندگی کرده است. او سخنرانی اش را با تیتر " جزنی : پژواک ضرورت نوزائی در جنبش چپ ایران " آغازو در قسمتی ازگفتارش چنین عنوان نمود : " جزنی نخستین اندیشمند سیاسی بود که در رکود نخستین سالهای دهه پنجاه، زمانی که خمینی در هجرت و فترت بود، امکان فرا آمد او را به راس جنبش مردم پیش بینی کرد. او ضمن این پیش بینی، حزم و احتیاط در مواجهه ی سیاسی با خمینی را گوشزد می کرد. "

او در بخش دیگری از سخنانش گفت: " .. تمرکز صحبت روی نسبت خودم با آیات عظام است که در سالهای اول انقلاب – به آهنگ پاهای مردمی که در تاریکی می رقصیدند – به اعتبار و مسندنشینی دستگاه آنها کمک کردم. خطائی که جزنی با تاکید تمام ما را از آن بر حذر داشته بود! اشاره من به تاریک تاریخ در خود ماست که صورت فرهنگی آن ساختار عقل ستیز و واقعیت گریزو استبدادی ذهن و تبارز سیاسی آن خدمت به ارتجاع ، از طریق سازش و تمکین یا مرگ باوری و رادیکالیسم کور است..... "

سپس، اسلاید تعدادی از نقاشی های بیژن جزنی که به جا مانده است، برای حضار نشان داده شد. این نقاشی ها عموما در زندان قم کشیده شده بود واغلب تصویر زندانیان عادی را نشان می داد.

سومین سخنران پرویز نویدی یکی از یاران ثابت قدم بیژن جزنی بود که او نیز آشنائی اش با بیژن ویارانش از زندان قصر آغازمی شود و تا آخرین لحظات زندگی آنها در کنارشان زیسته است. پرویز نویدی پس از توضیحاتی در باره چگونگی شکل گیری گروه جزنی گفت: " ... واقعیت این است که همه این نه نفر، هر یک در جایگاه خود نخبه ای بودند. ولی حداقل آن هفت نفری که به گروه بیژن جزنی تعلق دارند، شش نفرشان در سایه بزرگ بیژن کمی گم شدند. ما کمتر از حسن ضیا ظریفی صحبت کرده ایم حسن ضیا ظریفی خودش یک بیژن بود. یک انسان بسیار فرهیخته " سپس به درک بیژن درباره ضرورت تشکیلات اشاره کرده به دلایل ناگفته ای که منجر به تدوین نظراتش بوده اشاره نمود و در رابطه با متدولوژی اودر نوشته های اش از جمله " اسلام مارکسیستی یا مارکسیست اسلامی" پرداخت.

برنامه بعدی اجرای ترانه سرودهای دوران انقلاب توسط بانوی خوش آواز بهرخ بود که با استقبال پر شور حاضران در مراسم روبرو شد. پس از انتراکت، قسمت دوم مراسم با سخنان میهن جزنی همسر و همراه بیژن آغاز شد. میهن جزنی در سخنانش به سه خصلت جنبش نوین انقلابی در نوشته های بیژن جزنی اشاره کرد و گفت استقلال طلبی یکی از خصوصیات مورد تاکید بیژن بوده است. استقلال از قطب های اصلی جهان یعنی شوروی و چین. مبارزه جوئی را در رابطه با انفعال پس از شکست حزب توده و در برابرسرخوردگی ناشی ازدر خودفرو رفتن جبهه ملی مطرح می کرد.و بالاخره تاکتیک مسلحانه را برای برهم زدن جزیره آرامش شاه و نشان دادن ضربه پذیری آن مهم می دانست. البته برای مبارزه مسلحانه یک پای دیگر نیز لازم و ضروری تشخیص می داد و آن مبارزه سیاسی بود. افزون بر این او مطرح نمود که بیژن نخستین چپ ایرانی بود که به مساله زاغه نشینان و کاست روحانیت اشاره کرده است. در پی این سخنان نوار اقارير بازجوی ساواک شاه، تهرانی پخش شد که شرح کشتار را در تپه های اوین با جزئیات آن بازگو می کرد.

سیاگزار برلیان آخرین سخنران این مراسم بود که به فعالیت های نیروهای آزادیخواه بخصوص کنفدراسیون دانشجویان در خارج کشور با ذکر منابع آن اشاره نمود. در پی این فعالیت ها و افشا گریها با وجود اینکه از ۱۴ نفری که در رابطه با گروه جزنی دستگیر شده بودند، برای ۸ نفراز آنها تقاضای حکم اعدام شده بود، به دلیل فشار نهادهای دموکراتیک بین المللی رژیم شاه مجبور شد سه ناظر بین المللی را در دادگاه بپذیرد که باعث شد تقاضای دادستان مورد پذیرش قرار نگیرد. آقای ویلیام ویلسون نماینده وقت پارلمان انگلیس به نمایندگی از طرف کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران، خانم بتی اشنوم حقوقدان آمریکائی به نمایندگی از طرف عفو بین المللی و آقای لوئی جی کاولیه ای حقوقدان ایتالیائی از طرف انجمن حقوقدانان دموکرات ایتالیا در دادگاه بدوی حضور داشتند و در دادگاه تجدیدنظرنیز هانری گاری دو حقوقدان فرانسوی از طرف اتحادیه سازمانهای دفاع از حقوق بشر حضور داشت.

پس ازاین سخنان به دلیل کمبود وقت فرصتی برای خواندن متن پیامهائی که به این مراسم فرستاده بودند، باقی نماند. رهروان نهضت ملی ایرانیان و نگهبانان آزادی اندیشه و قلم ، حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و کومله – سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، به این مراسم پیام ارسال کرده بودند که از آنها نام برده شد. در بخش پایانی نیز خانم بهرخ با ترانه سرودهای از دهه پنجاه فضا را بسیار دل انگیزنمود. مراسم درچنین فضائی در ساعت ۱۲ شب به پایان رسید.

متن کامل گفتار سخنرانان جلسه را در روزهای آینده منتشر خواهیم نمود.

بمناسبت سی امین سالگرد خاموشی بیژن جزنی و یارانش

بیژن جزنی، اندیشمندی راهگشا و رهبری توانا

مسعود فتحی

برای نوشتن درباره بیژن جزنی، ما فدائیان، نیازی به یک مناسبت نداریم. زخمی که سی سال پیش با ترور بیژن در وجود تک تک ما سر باز کرد، هنوز پابرجاست. این زخم با گذشت زمان عمیق تر هم شده است. از همین رو بیژن را به نوعی باید بخشی از هستی جنبش ما انگاشت. زندگی سیاسی ما – حداقل بخش مهمی از آن- با بیژن و بدون آن که بسیاری از ما حتی او را از نزدیک دیده باشیم، همراه بیژن گذشته است. این احساس محصول نقش و تاثیر بیژن در تجربه سیاسی دشوار ما ست. او همیشه با هر کدام از ما و در کنار ما و گوئی بخشی از وجود مابوده است، در لحظات دشوار تصمیم گیری های سیاسی افکار و اندیشه هایش، بویژه روش کار و نحوه برخورد او به مسائل همواره مشوق ما بوده است، حتی اگر هرگز دست در دستش هم نگذاشته باشیم و کنارش ننشسته باشیم، همواره حضورش را احساس کرده ایم. بیژن آن موقع که هنوز زنده بود، هر کجا بود، مشکل گشای جنبش ما بود. انبوهی از ایده های جدید و پاسخ های صریح به معضلات جنبش فدائی را با خود همراه داشت. کارنامه درخشان او در همین حدی که از یورش های ساواک و از گزند دیگر حوادث جان سالم به در برده است، نشان دهنده ابعاد پشتکار و جدیت، خلاقیت و تیز بینی بی نظیر اوست.

بیژن انسانی سخت کوش، خلاق، اندیشمندی راهگشا و و رهبری توانا بود. خلائی که با ترور بیژن در جنبش ما سر باز کرد. هر گز پر نشد. غیر منطقی است، اما هنوز هم بسیاری از ما، در خلوت خود فکر می کنند که اگر بیژن بود، مسیر حوادث چیز دیگری می شد. و جنبش ما می توانست سرنوشت دیگری پیدا کند .

هیچ کدام از انسان های بزرگ که نقشی از خود در تاریخ برجای گذارده اند، با همین نقش و با آن اندیشه و عمل بزرگ، زاده نشده اند. اندیشه و عمل و چگونگی و چه بود زندگی شان بوده است، که به نام و آوازه و ماندگاری شان فرجام یافته است.

احترام ما فدائیان به بیژن، برخاسته از اعتماد و اطمینان به انسانی بود که در دشوار ترین لحظات در کنار ما، در خیابانی آن سوی خیابان منتهی به خانه برخی از ما، در زندان و در سلول کناری بسیاری دیگرمان زیسته است، در همان دانشگاهی درس خوانده است که ما خوانده ایم، و با نقشی که از خود در همه این صحنه ها و لحظه ها از خود برجای گذاشته است، همواره در وجود هر کدام از ما، و در برخی لحظات حساس در زندگی سیاسی تک تک ما، نیروی اتکا به نفس و اعتماد بر قدرت خرد و تشخیص خود را ترغیب نموده است .

شکی نیست که افکار و اندیشه های هر فردی مشروط به زمان و مکان خاصی و بخصوص در سیاست، متاثر از فرهنگ سیاسی دوران زندگی اوست. از این منظر اگر نگاه کنیم، قطعا با دیدگاه های امروز ما، بر نقائص زیادی در نقطه نظرات بیژن می شود انگشت گذاشت. اما این امر نمی تواند در واقعیت نقش و جایگاه بیژن در شکل گیری و عمل یک جریان از هر نظر متفاوت در جنبش چپ ایران خللی وارد کند. بیژن بحق نه فقط بنیانگذار سازمان فدائی، پیشتاز شکل دادن به یک چپ جدید در ایران است.

اولین و مهم ترین گام بارز بیژن و یاران او، اعلام استقلال از قطب های جهانی و پی ریزی یک جریان مستقل چپ ایرانی بود. بیژن که خود در سال های نوجوانی از فعالین حزب توده بود، با رد مشی سیاسی حزب توده در برخورد به منافع ملی، نقد جسورانه سیاست منفعت طلبانه اتحاد شوروی تحت عنوان انترناسیونالیسم پرولتری، و اتخاذ خط و مشی جدید، گام مهمی در آزاد نمودن انرژی نیروهای چپ از بیراهه الگوسازی های رایج برداشت و با

تشریح آن در آثار بعدی خود، هم چنین با نقد الگو برداری از چین، نقش تعیین کننده ای در محدود نمودن شعاع نفوذ الگوی دنباله روانه در چپ ایران ایفا کرد .

اوائل دهه چهل، بخصوص بعد از شکاف بین اتحاد شوروی و چین، نیرو های چپ در ایران ، به دو اردوی طرفدار خط مشی چین و شوروی تقسیم شده بودند. مسیری را که بیژن و یاران او در پیش گرفتند، هر چند در اواخر دهه بیست، توسط خلیل ملکی و همراهان او نیز، به نحو دیگری، آزموده شده بود، اما در عمل زیر فشار حزب توده، که در آن زمان هنوز از قدرت عمل گسترده ای برخوردار بود، و هم چنین اعتبار اتحاد شوروی، بدون آن که تاثیری در سیر تحول جنبش چپ ایجاد کند، به حاشیه رانده شده بود. انتخاب بیژن و یاران او، در برهه ای که شکاف میان چین و شوروی، نزاع بر سر حقانیت این یا آن قطب جهانی به مساله محوری جریانات مهم چپ موجود آن روز، در داخل کشور و بخصوص در خارج از کشور، تبدیل شده بود، به خط راهنمای نسل جدیدی از فعالین چپ ایران تبدیل گشت. استقبال از پاسخ بیژن و یاران او به این مساله حیاتی در آن سال ها، فقط به جنبش فدائی منحصر نشد، این رویکرد در عمل خط راهنمای نسل جدیدی از فعالان جنبش چپ در ایران گردید.

دومین گام بزرگ بیژن و یارانش تحلیل از تحولات کشور بعد از اصلاحات ارضی و ارزیابی عینی از صف بندی های جدید در عرصه جامعه، جابجائی نیروها و تلاش برای دخالت دادن این ارزیابی ها در اتخاذ مشی سیاسی بود. بیژن و یاران او بر این واقعیت تاکید نمودند که مناسبات اجتماعی در ایران بعد از اصلاحات ارضی دگرگون شده است. نظام سرمایه داری حاکم شده است. در شرائطی که هم

چنان تاکید بر جنبش های دهقانی و استراتژی محاصره شهر ها از طریق روستا ها، طرفداران پر و پاقرصی در میان چپ داشت. بیژن با اعلام تغییر ترکیب جمعیت به نفع اقشار و طبقات شهری، تغییر مناسبات اجتماعی و تحلیل نظام اقتصادی و اجتماعی مستقر گام مهمی برای خلاصی از الگو برداری های رایج در چپ ایران از انقلاب چین برداشت. بر اساس همین درک از صف بندی ها هم بود که از نظر بیژن مبارزه مسلحانه در حد یک تاکتیک باقی ماند، که همواره کاربست آن به میزان پیشرفت در پای دوم یعنی سازماندهی مبارزات جاری مردم مشروط بود.

امروز می توان با تحلیل آن روز بیژن از نیمه فرماسیون سرمایه داری وابسته و یا طرح او در این مورد و به کارگیری ادبیات رایج آن دوره چپ در این تحلیل ها، موافق نبود، اما نمی توان متدولوژی خلاق او در ارزیابی موشکافانه از استقرار مناسبات جدید، و تحلیل او از صف بندی های در حال شکل گیری را انکار کرد و بویژه تاکید او بر نقش تهیدستان جدید شهری و دهقانانی که به سوی شهر ها روانه می شوند (و بیژن از آن ها تحت عنوان «مادون پرولتاریا» نام می برد)، نادیده گرفت. همین تهیدستان نیز بودند که در بهمن ۵۷ به ارتش میلیونی روحانیت تبدیل شدند .

سومین گام بیژن ویاران او اقدام عملی در ایجاد یک تشکیلات رزمنده بعد از افول کامل حزب توده بود. بیژن و یارانش را باید اولین جریان در بازسازی مقاومت جدی چپ در برابر حکومت محسوب داشت. طرح های اولیه گروه بیژن اگر چه متاثر از روش های انقلابیون در کوبا بود، و تشکیل گروه جنگل که حمله به پاسگاه سیاهکل منجر شد، بیان اعتقاد آن ها به یک چنین روشی بود. اما تمرکز روی جنبه تاکتیکی کاربست تاکتیک های مسلحانه در برنامه کار تدارک گروه نقش محوری داشت. هر چند بیژن و برخی دیگر از افراد موثر گروه در همان مرحله تدارک اولیه شان به دام ساواک افتادند، و باقیمانده گروه راه آغاز شده را ادامه داده، با عملیات سیاهکل تولد سازمان فدائی را اعلام نمودند. اما بیژن در ادامه کاری و تبدیل شدن سازمان فدائی به یک جریان هژمونیک در چپ ایران نقش قاطع داشت. او از درون چهار دیواری زندان با تمام وجود در خدمت اعتلای جنبش فدائی و پاسخ به نیاز های رشد آن بود. نقائص کار آن را بر می شمرد و همواره در اندیشه راهگشائی های جدید برای اعتلای آن بود. تلاش برای تغذیه تئوریک کادرهای جوان و اغلب کم تجربه ای که جذب سازمان می شدند، هشدار در مورد ساده کردن مسائل پیچیده سیاسی، ارائه تحلیل های سیاسی و اجتماعی، ارائه تاکتیک های جدید، بخصوص طرح پای دوم مبارزه یعنی توجه به جنبش های صنفی و سیاسی، و خواست ها و نیاز های رشد جنبش های اجتماعی در شرائطی که همه شیفته سلاح بودند و آن را داروی همه درد های جهان می دانستند، .. گوشه ای از انبوه کارهائی هستند که بیژن در پشت دیوارهای زندان و در زیر ذره بین ساواک و ماموران ریز و درشت و پیدا و پنهان آن در در طول نه فقط ساعت ها و ساعت ها صحبت با فدائیان در زندان، بلکه در قالب ده ها نوشته و تحلیل انجام داده است .

اما هنر بزرگ بیژن، جدا از نقش استراتژیک او در بنیانگذاری سازمان فدائی، توان بی نظیر او در رهبری روزمره بود. بیژن فقط یک تحلیل گر نبود. او شخصیتی همه جانبه و برخوردار از تجربه و قدرت عمل بود. او از تیز بینی خاصی در شناخت لحظه ها و پاسخ درخور به نیاز های لحظه داشت. درست همین ویژگی کم نظیر نیز بود که بیژن را یک سر و گردن از همگنان او برجسته تر می کرد. همین واقعیت هم هست که آتش نیاز به بیژن و عطش حضور بیژن را در وجود تک تک ما همیشه زنده نگاهداشته است.

بیژن در آخرین آثاری که از خود برجای گذاشت، روی دو مساله تاکید نمود که توجه به هر دوی آن ها می توانست، فدائیان خلق را به یکی از جریان های نه فقط موثر، بلکه تعیین کننده در تحولات بعدی تبدیل نماید .

۱ (تمرکز مبارزه علیه دیکتاتوری فردی شاه .

۲ (هشدار در مورد خطر هژمونی روحانیت تحت رهبری شخص خمینی

در مورد اول بیژن یک کتاب نوشته است. مبارزه ای که او با دقت تمام ابعاد مختلف آن را باز کرده است، اندک مدتی بعد از ترور بیژن در گرفت. تشخیص درست بیژن در مورد امکان همسوئی موقت اقشار و طبقات به کلی متناقض در مقابل دیکتاتوری فردی شاه به واقعیت پیوست. دیکتاتوری شاه، کم و بیش به همان طریقی که بیژن فکر می کرد، سقوط کرد. توده های تهیدست شهری در این سقوط نقش کلیدی داشتند .

پیش بینی دوم بیژن و هشدار او نیز به وقوع پیوست و جنبش ما نتوانست در تلاش برای پر کردن خلا رهبری در جنبش گام جدی بردارد و در این خلا آیت الله خمینی رهبر شد .

درست است که سازمان فدائی، با ترور بیژن و سپس ضربات مرگبار سال های ۵۴ و ۵۵ سیر افولی را پیمود. با این وجود در آستانه انقلاب و فردای آن به بزرگ ترین نیروی اپوزیسیون حکومت جدید فرا روئید. حوزه نفوذ آن در اقصی نقاط کشور گسترده شد. اما نه قدرت درک موقعیت خود را داشت و نه تحلیل و ارزیابی روشن از حوادث پیش رو را؛ درگیر در تناقضات درهم تنیده درونی در عین حال مواجه با وظائفی در سطح کشوری بود. وظائفی که چگونگی پاسخ به هر کدام از آن ها سرنوشت ساز بود. از درگیری در ترکمن صحرا و کردستان تا ستاد های علنی در اقصی نقاط ایران، از جنبش مقاومت در برابر هجوم به آزادی و حقوق اولیه مردم تا تنظیم رابطه با حکومت جدید .

ما با از دست دادن بیژن و کادرهای با تجربه گروه بیژن و ضربات بعدی در در بیرون از زندان، بخصوص کشته شدن رهبری وقت سازمان بویژه حمید اشرف یکی دیگر از بنیانگذاران سازمان، با یک خلاء بزرگ در درون مواجه شدیم. خلائی که در لحظه های تاریخی انقلاب بهمن و بعد از آن، ما را از امکان حضور موثر در تحولات سیاسی کشور محروم ساخت.

امروز بعد از ۲۶ سال جمهوری اسلامی، بیژن فقط تاریخ و گذشته ما نیست. بیژن بیان روزهای موفقیت ما و رمز این موفقیت بود. روزی که سازمان ما یک شبه از یک جریان چریکی انگشت شمار به یک هیولای چند صد هزار نفری تبدیل شد. کاری را که بیژن آغاز کرده بود، به ثمر رسید. جنبش چپ ایران به نیروئی غیر قابل حذف از معادلات سیاسی ایران تبدیل شده بود. سهم ما ادامه این مسیر از آن جائی بود که بیژن و دیگر کادر های برجسته فدائی همه هستی شان را برای رسیدن به آن در طبق اخلاص گذاشته بودند.

وضعیت امروز ما بیان این واقعیت است که ما در ادای سهم خود شکست خورده ایم و نیازمند آموزش از تجربه و کار بیژن، در آستانه آغاز دیگری هستیم.

نامه سرگشاده به آقای محمد ملکی

محمد اعظمی

آقای محمد ملکی !

با سلام وآرزوی موفقیت برای شما مقاله تان با عنوان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " را که در نقد دو کتاب " دلدادگان آزادی " و " داد بی داد " قلمداد شده بود، در سایت عصر نو دیدم . مشتاقانه شروع به خواندن کردم وبا تعجب آنرا به آخر رساندم. با کنار نهادن آن، تاسفی عمیق و احساس غریبی داشتم.عواطف و احساسات مرا به واکنش سریع وا می داشت، اماتجربه ومنطق، مرا به سوی تفکرو تعمق می کشاند. امروز پس از دو هفته مکث روی گفته ها وشاید درست تر این باشد که بگویم برخی ملاحظات تند شما، بر آن شدم نامه ای سرگشاده برای شما وبرای همه آنانی که مطلب شما را خوانده اند، بنویسم. پیش از هر چیز بگویم که خطاب نامه ام به شما، به خاطر احترامی است که برای مبارزه تان دارم. تاسفم بیش از هر چیز برای خودم بود. برای اینکه یاران و همرزمانم، یعنی روشنفکرانی چون شما چرا باید چنین قضاوتی در مورد بخشی از مبارزان داشته باشند. سرگشاده بودن نامه، نه بخاطر افشاگری، بلکه از اینروست که مطلب شما در چند سایت پر خواننده در سطح وسیعی منتشر شد. اتهامات شما به ٤١ تن از زنان مبارز کشورمان بس سنگین بود واز مرز نویسنده کتاب داد بی داد و مبارزه اش گذشته، همه یارانی را نیز که سالها در زندان با مقاومتشان حماسه های غرور انگیزی آفریده اند، نشانه رفته بود. می توانستم پاسخ را به صورت مقاله ای تنظیم و منتشر کنم. به عمد چنین نکردم. شما را خطاب قرار دادم تا توجه شما را به تاثیر کارتان بیشتر جلب کنم. از نظر من شما یکی از مبارزین اثر گذارید. خطاها و برخوردهای مثبت شما نیز به ناگزیر و در همان سطح می تواند مخرب یا سازنده باشد. از شما هم قبل از پاسخ ، انتظار مکث و تعمق روی گفته هایم را دارم.

آقای ملکی !
من با خواندن مطلب شما دچار حیرت شدم. باور کنید لحظاتی این فکر از ذهنم گذشت و این سئوال برایم طرح شد که آیا واقعا کتاب داد بی داد را شخصا خوانده اید؟ این فکر را حمله ها واتهامات غیر مستند شما، در من تقویت نمود. قسمت هائی که از کتاب داد بی داد و یا از مقاله آقای علیرضا ثقفی (در نقد نو شماره ٤ دی و بهمن ١٣٨٣) آورده بودید، با اتهامات شما چندان ارتباطی نداشت. آقای ملکی، قاعدتا می بایست شما خوب بدانید که در یک جامعه آزاد و دموکراتیک، انسانها دارای حق وحقوق اند. اتهام وتوهین به هرکس جرم محسوب می شود. و مجرم تحت پیگرد قرار می گیرد. شما بارها از چنین جامعه ای دفاع کرده ودر راه استقرار چنین نظامی مرارتها کشیده اید. به رغم این، روشن نیست چرا و بر اساس چه مستنداتی به نویسنده کتاب داد بی داد، اتهام وبه چه حقی، به تعداد زیادی از زندانیان سیاسی کشورمان توهین کرده اید؟
شما در مطلب خود با عنوان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " بدون هیچ دلیل و مدرکی نویسنده کتاب داد بی داد را وابسته به رژیم جمهوری اسلامی معرفی کرده اید . در این باره گفته اید:
" ... محتویات.... و کتاب داد بی داد که پیش از آن دیده بودم در معرفی جمعی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب را چنان دور از انصاف و با هدف توهین و تحقیر دلدادگان راستین آزادی یافتم که سکوت در مورد آنها را ظلم به بزرگانی چون..... که جان برسر عشق به آزادی و عدالت نهادند.... دیدم. من به نام یک زندانی سیاسی – عقیدتی دو نظام شاه و شیخ وظیفه خود می دانم تا حد توان از افشاگری این قبیل کارهای مسخره و نخ نما شده رژیم که هدفی جز انحراف جوانان و سرخورده کردن آنها از مبارزه آزادی ندارند دریغ ننمایم و به افشای کارهائی نظیرتشکیل " کانون زندانیان سیاسی مسلمان (قبل از انقلاب) " .... و در همین راستا انتشار کتابهائی مانند دلدادگان آزادی و داد بی داد بپردازم تا جوانان ..... تحت تاثیر این قبیل کارهای برنامه ریزی شده قرار نگیرند وفکر و ذهنشان با تبلیغات وسیع نااهلان و وابستگان به نظام به انحراف کشیده نشودو ... "
به چه دلیل به خود حق داده اید که چنین سخن بگوئید؟ براساس چه مستنداتی کتاب داد بی داد را جزء " کارهای مسخره و نخ نما شده رژیم " معرفی کرده اید؟ چرا در حالیکه می گوئید : " این کتاب اگر چه از نظر افشاگری بسیار ارزنده است و کار خانم ویدا حاجبی تبریزی در خور تقدیر .... " است، آنرا یکی از کارهای برنامه ریزی شده " وابستگان به رژیم " دانسته اید؟

آقای ملکی!
شما در مطلب تان " دلدادگان آزادی و دلدادگان قدرت " به همه دلاورانی که طرف گفتگوی خانم حاجبی بوده اند، توهین کرده اید. شما از طرفی به درستی و به شکلی مسئولانه از مبارزات آنان در گذشته تقدیر می کنید، اما از طرف دیگر همه آنها را با یک گردش قلم " بریده " معرفی می کنید.عین گفته خودتان را یادآور می شوم . می گوئید که ویدا حاجبی " خاطرات کسانی را در کتاب آورده که به این تحلیل و برداشت رسیده اند که آن فداکاریها و ایثارگریها تندروی و عدم شناخت جامعه بوده است و بهتر است هر کس پی کار خویش برود و کار قیصر را به قیصر واگذاریم وگرنه عرض خود می بریم و زحمت دیکتاتورها را زیاد می کنیم " سپس در جای دیگر نوشته اتان می گوئید" با همه آن قهرمانیها که در گذشته کرده اید که قابل تقدیر است اگر حال واداده اید و زندگی در آن سوی مرزها و بودن در کنار خانواده و..... " ویا باز در قسمت دیگری از نوشته می گوئید " اگر انگیزه مبارزه ندارید و به اصطلاح بریده اید بهتر است ..."
آقای ملکی چرا توهین می کنید ؟ آیا چون " حدود ٦٠ سال مبارزه به خاطر آزادی و عدالت در چنته عمر هفتاد و دو ساله " خود دارید، این حق واین مجوز را به کف آورده اید که هرتوهینی که بر زبان آوردنش نه شایسته شماست و نه شخصیت این مبارزین، بی مهابا برقلم رانید؟ شما حتی حرمت مبارزه آنها را هم شکسته اید. نویسنده کتاب داد بی داد در ایران، زمانی که در زیرپیگرد وبه صورت مخفی زندگی می کرده است، در آن زمان که از نظر شما هنوز " نبریده " بود، برای اینکه

خود و یارانش از پیگرد حکومت در امان باشند مجبور بوده است " خورش های پر ادویه " در ست کند. شما نیک می دانید که این قبیل کارها جزئی از اقدامات عادی سازی برای مقابله با ضربه پلیس بوده است. چرا آنرا به استهزا گرفته اید وگفته اید : « اگر انگیزه ای برای مبارزه ندارید و به اصطلاح بریده اید بهتر است به جای توجیه گری و مخالفت و زیر سئوال بردن اصل مبارزه، در کنج خانه هاتان بلولید و " خورش های پر ادویه " بپزید تا در پاریس و دیگر شهرهای اروپا و آمریکا و کانادا بوی عطر آن به همسایه ها بفهماند که شما در کار مبارزه علیه استبدادگران وطنتان نیستید تنها آشپزهای ماهری هستید!! »

در خارج و البته در ایران هم، کم نیستند افرادی که راه دیگری برای زندگی خود بر گزیده اند. کسی آنها را زیر سئوال نمی برد تا مجبور باشند از طریق " بوی خورش پرادویه " پیام تغییر مسیر زندگی شان را اعلام کنند. کسانی که امروز در حال مبارزه و تلاشند، حتی اگر تلاششان بی حاصل باشد، اما کارشان را می بایست ارج گذاشت.ارج گذاری به معنی تائید حاصل کار آنها نیست. می توان با آن مخالف بود، اما تحقیر و توهین به آنها و تلاش های شان جایزنیست.

آقای ملکی!

من به خاطر اتهام و توهین به گروهی از زندانیان سیاسی علیه شما به خود شما اعلام جرم می کنم. از نظر من هیچ دادگاهی صالح تر از وجدان خودتان نیست. از اینرورسیدگی به این دادخواهی را به شما می سپارم. اگر محکوم شدید، خواست من یک چیز است. اینگونه کارها را تکرار نکنید.شایسته شما نیست. لکه های کدری بردامان مبارزه شصد ساله تان می نشاند

انتقاد به چه معنی است!

موضوعی که فکر می کنم موجب برانگیختگی شما شده است، برداشتی است که ازمقوله انتقاد دارید. هم شما هم آقای علیرضا ثقفی با این سخن نویسنده کتاب که گفته بود" بیشتر در پی آن بودم که بدانم هم بندان سابقم چه خاطره، چه برداشت و چه تحلیلی از آن سالها دارند " به نظر می رسد موافقت ندارید. به نظر می رسد شما مشکل را در این هدف دیده اید. چون هم آقای ثقفی این مساله را بیان داشته و هم شما به نقل از او آنرا تکرار کرده اید. من فکر می کنم مشکل این نیست. اگرزندانیان در خاطرات و برداشت ها و تحلیل های خود همان را می گفتند که شما می خواستید، مسلما دیگر این خواست نویسنده کتاب که در" پی خاطره، برداشت و تحلیل هم بندان " بوده است، به نظر شما منفی جلوه گرنمیشد. مشکل به نتیجه این تحلیل ها و برداشت ها بازمی گردد. افزون بر این فکر می کنم نوع نگاه شما به انتقاد با برداشت رایج فاصله دارد. به نظر می رسد شما، انتقاد را با نفی و تخریب یگانه می بینید. من چنین نمی اندیشم. درک من از انتقاد و بررسی گذشته، شناخت ضعف ها برای غلبه بر آنها ومحکم کردن گامها برای فتح فرداست. روح گذشته است که به کالبد امروز جان می بخشد وحرکت آینده را می سازد. بیماری ها ونارسائیهای گذشته در صورتی که درمان نشوند تن ما را امروز رنجور می کنند و ما را در برابر استبداد آسیب پذیرمی نمایند. ممکن است کسانی با این بررسیها از مبارزه کنار بکشند. چندان غیر طبیعی نیست. نمی بایست این اتفاقات، ما را از پرداختن وبررسی گذشته باز دارد. آنچه که مسلم است بدون بازشناختن ضعف هادر گذشته ، گام هایمان برای فتح فردا بی رمق و آسیب پذیر می شود. من فکر می کنم می بایست در پی درس گیری از گذشته بود. بر این نظرم، که تاریخ ما کمتر مکتوب شده ودرسهای آن منتقل نشده است. بارها به دلیل این ضعف، یک اشتباه را تکرار کرده ایم. دراثر همین نا آگاهی از تاریخ گذشته بوده است که روحانیون و خمینی توانستنداین چنین فکر بخش عظیمی از روشنفکران ما را تسخیر کنند. ما در گذشته فداکاری های غرور انگیزی داشته ایم . چه جانهای گرانی را به پای آزادی به قربانگاه دیکتاتوری و فساد نفرستادیم. اما با همه این جانفشانیها، امروز پس از سالیان سال، هنوز چند جزم اندیش سنگ شده در اعماق قرون، بر جان و مال ما حاکمند وچه جنایتها که مرتکب نمی شوند.این وضع بخشا نتیجه عملکرد مجموعه ما نیزهست. کارهای ما بی مشکل نبوده است وگرنه، امروز کاندیداهای ریاست جمهوریمان در ایران، محدود به چند نفر دزد و مجرم که در دنیا تحت پیگردند، نمی شد. آیا شما فکر می کنید هر چه در گذشته رخ داده و هر اقدامی که کرده ایم آیه قرآن بوده است و نزدیک شدن به آن وشک در آن، کفر است؟ شما حتی انتقاد به شیوه مبارزه را با پشت کردن به مردم و مبارزه یکسان می انگارید. از نظر من این برداشت قابل دفاع نیست وما را نمی تواند به پیش ببرد. اگر ما نقص نداشتیم که نمی بایست افراد مبارزی چون شما که سالها برای آزادی مبارزه کرده اید، امروز هم مشتی دزد بر بالای سرتان تیغ سانسور و تهدید و زندان بیاویزند. نمی بایست گروه گروه جوانان رزمنده کشورمان در زندانها قتل عام می شدند. نمی بایست نویسندگانمان حلق آویزمی شدند. نمی بایست بخشی از بهترین فرزندان این آب و خاک آواره کشورهای خارج می شدند. نمی بایست یکنفر بر۷۰ ملیون مردم ایران حکم می راند و..... بی شک خطائی در نگاه و نقصی در عمل مبارزان بوده است که ما امروز در این نقطه قرار گرفته ایم. ما نیازمندیم که برای شناخت این نقص ها و راه غلبه بر ضعف ها به گذشته خود نگاه نقادانه ای بیاندازیم.

" داد بی داد " بی نقص نیست!

در اینجا قصد ندارم که به نقد جلد اول کتاب داد بی داد بنشینم. اما از آنجا که دراین نوشته عملا درکنار نویسنده و زندانیان سیاسی مصاحبه شده قرارگرفته ام لازم می دانم که به صورت گذرا نظرم را در باره کتاب بیان کنم. تا جایگاه دفاع من از حرمت آنها جلوه روشن تری پیدا نماید.

فکر می کنم که به جلد اول کتاب داد بی داد، دو ایراد وارد است. اولین ایراد نا مشخص بودن جایگاه ومسئولیت نویسنده یا جمع آوری کننده کتاب است. روشن نیست که در میان نقش آفرینان کتاب، هر کس چه اندازه مسئولیت دارد. خانم ویدا حاجبی می گوید همه ٤٠ نفری که با آنها گفتگو انجام داده است همگی به شکل مکتوب، مطلب خود را تائید کرده اند. بنابراین بار مسئولیت اصلی کتاب، منطقا به دوش آنها ست. اما قرار دادن مجموعه مطالب کنار یکدیگر، یک مفهومی را در ذهن ها می نشاند که از معنی تک تک آنها فراتر می رود. در اینجا خانم حاجبی است که مسئولیت اش روی آن مجموعه سایه می اندازد.افزون بر این، خود نویسنده به عنوان یک زندانی مثل سایرین اظهار نظر نکرده است وبا زبان خود نمی گوید که چه برداشت و تحلیلی از آن دوران دارد. درواقع از طریق راویان در می یابیم که جایگاه و طرز فکر او چه بوده است. البته این شاید مشکل سبکی است که خانم حاجبی انتخاب کرده است. یعنی

کتاب نه یک قصه است و نه یک گزارش تاریخی. گزارش قصه ای است تاریخی که نویسنده آن از یکنفر در گذشته است. خالق آن یکنفر باضافه چهل نفر است. در این سبک کاربار اصلی مسئولیت، قدرتها وضعفهای این اثر، تا حدی لغزنده ومبهم می ماند. امکان گریزو فرار از مسئولیت ایجاد می کند. دومین ایراد که هم آقای ثقفی و هم آقای ملکی – البته به صورت بسیار اغراق آمیز – روی آن انگشت گذاشته اند، انعکاس یکجانبه از اشکالات وانتقادات آن دوره است. به نظر من برخی از ایرادات و انتقادات طرح شده توسط زندانیان، به شکل تفکیک شده وجدا از همدیگر، حدودا درست است. اما من با برخی دیگر ازانتقادات موافق نیستم. افزون بر این کنار هم قرار گرفتن مجموعه آنها با همدیگر برداشتی غیرواقعی ازوضعیت زندان و زندانی سیاسی زنان، در ذهن ها می نشاند. البته می بایست توجه شود که جلد اول به وضعیت زندان تا سال ۱۳۵٤ می پردازد. تا این سال نیز زندانیان سیاسی زن در اوج بی تجربگی خود بودند. کارها و اعمالی که من شخصا از طریق بستگانم بعدا در جریان آن قرار گرفتم، به لحاظ بی تجربگی قابل قیاس با زندان سیاسی مردان، خصوصا بندهائی که زندانیان محکومیت بالا در آن نگهداری می شدند، نبود. نکته دیگری که توجه بدان می تواند ما را به نظر متعادل تری برساند، این است که کتاب داد بی داد دو جلد است و بهتر است به هر دو جلد باهم به عنوان یک کل نگریسته شود. در جلد دوم ایرادات جلد اول دیده نمی شود. به رغم این ملاحظات ، جلد نخست می توانست با نگاه متعادل تری تنظیم شود. واین توضیحات نمی بایست بر ضعف آن سایه اندازد.

همینجا بر خود لازم می دانم تاکید کنم که این دو جلد کتاب، گرچه بازنگری و درس آموزی را هدف خود قرار داده است، اما سند بسیار ارزنده ایست که نشان می دهد که در دوره شاه چه جنایت ها که در حق زنان زندانی اعمال نمی شده است . وضعیت فاطمه امینی ، سیمین.. ، فریده ا..و..در زیر بازجوئی و وضعیت مشقت بار زنان در زندان های غیر سیاسی، رسواگر حکومتی است که امروزطرفدارانش می خواهند با به فراموشی سپردن آن جنایات دوباره به کمک اربابانشان به اریکه قدرت چنگ اندازند. افسوس قلم خانم ویدا حاجبی که ابعاد جنایت حکومت شاه را در دو جلد کتاب خود بازتابانده ، نتوانسته است به لحاظ عاطفی ابعاد فاجعه را در زندان زنان، آنگونه که باید، به شکل ملموس و اثر گذاری در اعماق جسم وجانمان بنشاند.

پایان سخن!

در پایان مایلم چند نکته دیگر را با شما در میان بگذارم :

اول اینکه گفته اید : " ای کاش خانم حاجبی خاطرات تعدادی از شیر زنانی که زندان و شکنجه دو نظام را تحمل کردند و می کنند را هم در کتاب می آوردند "

این کتاب در نظر داشته است به وضعیت زنان دوره شاه بپردازد. ادامه چنین تلاش هائی و امتداد آن تا دوره جمهوری اسلامی بسیار مفید است. امابرخلاف برداشت شما وآقای علیرضا ثقفی حداقل٦ تن از کسانی که مصاحبه کرده اند زندانی دو رژیم بوده اند (۱) . شما بگوئید چه کسی را می شناسید که نادیده گرفته شده است.

دوم اینکه، گفته شده است که " جمع آوری کننده کتاب کوشیده نظرات کسانی را منعکس کند که حال به این نتیجه رسیده اند که حتی نزدیک موج نباید شد... " دراین مورد نیز به خاطرنزدیکی و آشنائیم با تقریبا اکثریت نزدیک به اتفاق مصاحبه شوندگان، لازم می دانم بگویم که این حکم شما در باره موقعیت مبارزاتی مصاحبه شوندگان، درست نیست. افزون بر این، ٤٠ نفری که مصاحبه با آنها صورت گرفته است، امروز به گرایشات سیاسی مختلفی تعلق دارند. افق های سیاسی آنان الزاما یگانه نیست. هم نظر دانستن آنان با همدیگر و با نویسنده خطاست.

سوم اینکه شما به گونه ای سخن گفته اید که گویا ما زندگی در خارج از کشور را داوطلبانه انتخاب کرده ایم. می گوئید : " ..

اگرحال وادادە اید و زندگی در آن سوی مرزها و بودن در کنار خانواده و پرداختن به کار روزانه حتی در حال پناهندگی را انتخاب کرده اید و .. "

آقای ملکی!

چقدر به این گفته خود اطمینان دارید ؟ شما نمی دانید جمهوری اسلامی برای اکثر ما خانواده ای باقی نگذاشته است تا در کنارشان باشیم ؟ قاعدتا باید بدانید که ما آواره دیکتاتوری واستبداد حاکم بر میهنمان هستیم. بسیاری از ما و به شمول خانم ویدا حاجبی در ایران به مرگ محکوم بوده ایم. اکثر یاران ما را همین رژیم از زیر تیغ گذرانده است. همان " صدها وهزارها زندانی قبل و بعد از انقلاب که با حفظ عقاید خود هزار هزار در زندان اوین، گوهردشت و قزل حصار ودیگر زندانها سرود خوانان به استقبال مرگ شرافتمندانه رفتند " که مورد اشاره شماست، خواهران و برادران ما بودند. خویشان و یارانمان بودند . ما بودیم. باور کنید که ما بودیم. فقط باید زیر خاک شویم تا بدانید که چه کشیده و چه می کشیم ؟ با به خاک افتادن هر کدام از آنها، بخشی از وجود ما به خاک افتاد. امروز اگر ایستاده ایم به خاطر این است که نمی توانیم نایستیم. خانوادهای ما در خارج زندگی نمی کنند. ما تنها در جامعه ای آزاد و دموکراتیک می توانیم با آنها ودر کنار آنها زندگی کنیم . ما می خواهیم با هم و همراه شما به آن جامعه برسیم. در این تردید نکنید!

---

(۱) – .یکی از آنان که مورد بی مهری آقای ثقفی هم قرار گرفته ، خانم ثریا علیمحمدی است که مثل خود شما زندانی " شاه و شیخ " بوده است. ایشان در زمان شاه از سال ۱۳۵۳ تا مقطع انقلاب در زندان بوده وپس از آزادی بلافاصله به سازمان فدائیان خلق پیوسته است. در دوره جمهوری اسلامی نیز از سال ۱۳٦۳ تا ۱۳٦۹ در زندان بسر برده است. من به دلیل خویشاوندی و مهمتر از آن به دلیل مسئولیت تشکیلاتی ام لازم می دانم خدمت آقای ثقفی عرض کنم که خانم علیمحمدی در طول بیش از ده سال زندان در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی، همواره در صف زندانیان مقاوم و مبارز بوده است. با این همه، از نظر من حتی اگر توان مقاومت هم نمی داشتند، مستحق چنین بی مهری نبودند.

اردیبهشت ۱۳۸٤

از اوکراین تا عراق

انتخابات آزاد و دخالت‌های خارجی

بخش سوم و پایانی

انتخابات در عراق اشغال شده

اشغال نظامی یک کشور، شدیدترین و عریان‌ترین شکل دخالت خارجی در امور جامعه‌ای دیگر است که، طبعاً، تأثیرات بسیار متفاوتی نیز از سایر اشکال مداخلات بیگانگان، بر جای می‌گذارد. برگزاری انتخابات در شرایط اشغال، در تاریخ معاصر، بی‌سابقه، نبوده است. انتخابات دولت خودگردان فلسطین در سال ۱۹۹۶ و در ژانویه گذشته، در وضعیت تداوم اشغال رژیم اسرائیل انجام گرفته و مسلماً از تبعات منفی چنین وضعیتی هم مصون نبوده است. اما پیش از آن، دهه‌های پنجاه و شصت قرن گذشته میلادی، شاهد برگزاری انتخابات و رفراندوم‌های زیادی در مستعمرات سابق بوده، ولی هدف اصلی و یا نتیجه مستقیم غالب این رأی‌گیری‌ها، پایان دادن به خود اشغال و استعمار خارجی‌ها و کسب استقلال آن جوامع بوده است. در ماه‌های اخیر، دو انتخابات در افغانستان و عراق تحت اشغال برگزار گردیده که، از جانب اکثر رسانه‌ها و دولت‌های غربی، نمونه‌های «موفقیت» شیوه دیگری از صدور «دمکراسی» به وسیلهٔ آمریکا و متحدانش، قلمداد شده است. اما جدا از برخی خصوصیات مشترک بین این دو رویداد، پیداست که مسئلهٔ انتخابات در عراق و نتایج و پیامدهای آن فرق بسیاری با انتخابات افغانستان دارد.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در نهم اکتبر گذشته و پیروزی «حامد کرزای» در آن، محصول یک دوره تدارک سه ساله از سوی نیروهای مختلف داخلی و خارجی بوده، و نتیجهٔ آن هم تغییری اساسی در توازن قوای موجود در این کشور، پدید نیاورد. با لشکرکشی آمریکا و متحدان آن، دار و دسته طالبان از صحنهٔ سیاسی حذف و یک قانون اساسی تدوین و تصویب شده بود، اگر چه ترور و درگیری‌های نظامی باز هم ادامه دارد و امنیت موعود هنوز تأمین نشده است. در این دوره، «حامد کرزای» که فاقد پایگاه اجتماعی و نیروی سیاسی قابل توجهی بوده، به عنوان عامل برگزیده «سیا» ریاست دولت را در اختیار گرفته و تحت نظارت سفیر آمریکا در کابل، «زالمای خلیل زاد»، و فرماندهی نیروهای نظامی آن کشور، عهده دار ادارهٔ برخی امور جاری و تشریفاتی شد تا ضمناً برای ایفای بعدی و رسمی نقش خود هم مهیا گردد (لوموند ۱۲ و ۱۹ اکتبر و ۷ دسامبر ۲۰۰۴). طی این دوره، همچنین، تقسیم قدرت و مناطق بین جنگ‌سالاران و سران اقوام و ملل و مذاهب مختلف عملاً صورت پذیرفت و اینان نیز ریاست دولت «کرزای» را که حیطه اختیارات و نفوذ آن، در عمل، چندان از محدوده خود کابل فراتر نمی‌رود، پذیرفتند. نتایج رسمی انتخابات اکتبر نیز تقریباً بازتاب همین تقسیم‌بندی منطقه‌ای و قومی و مذهبی افغانستان بود به جز آن که، به واسطه تقلباتی که به نفع «کرزای» انجام گرفته بود نسبت آرای وی بیش از میزان واقعی شده بود (نیشن، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴).

در عراق، اما، تحولات، همان طور که می‌دانیم، مسیر دیگری را پیمود و ائتلاف نیروهای اشغالگر، به رهبری آمریکا نتوانست شبیه آن سناریویی را که در افغانستان پیاده کرده بود، در اینجا به اجرا درآورد.

دولت جرج بوش اساساً موافق برگزاری انتخابات در عراق، به این زودی‌ها (یعنی نزدیک به دو سال بعد از آغاز اشغال نظامی آن) نبود. نقشه‌ای که «پل برمر»، حکمران آمریکایی عراق، برای اینجا تهیه کرده بود هفت مرحله را در بر می‌گرفت که انجام انتخابات مستقیم، آخرین آنها بود. این نقشه، از جمله، شامل طرح تشکیل «مجلس ملی» برای تدوین قانون اساسی از طریق تعیین هجده مجلس محلی در هجده استان و انتخاب نمایندگان توسط این مجالس محلی، طی روندی بسیار پیچیده بود (نیشن، ۲۸ فوریه و نیوزویک، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵). «منطق» آمریکا برای تعویق هرچه بیشتر انتخابات و یا مخالفت با برگزاری سریع انتخابات مستقیم، کاملاً آشکار بود : دولت آمریکا خواهان اعمال و ادامهٔ حاکمیت مستقیم خود بر این سرزمین به مدتی طولانی، به منظور پایدار کردن زمینه سلطهٔ خود بوده، چنان که «قوانین» و یا احکام صادره از سوی «حاکمیت موقت ائتلاف» (آمریکا و متحدانش) نیز صرفاً مربوط به ادارهٔ امور جاری و نظامی عراق نبوده بلکه آینده سیاسی و اقتصادی آن را هم شامل می‌شود. در همین حال، قصد آمریکا آن بوده که ضمن فراهم کردن زمینه تدوین قانون اساسی «مطلوب» خود، دولت جایگزین دست نشانده‌ای را هم، طی این مدت، مهیا سازد. به علاوه، و با توجه به نارضایتی وسیع عراقیان از اشغال سرزمین‌شان، آمریکا همواره بیمناک از آن بوده است که در پی برگزاری انتخابات مستقیم و روی کار آمدن دولتی «نامطلوب»، خواست خروج اشغالگران از عراق نیز رسماً و علناً مطرح شود. (بر پایه یک نظر سنجی که به وسیلهٔ خود «حاکمیت موقت ائتلاف»، در ماه مه گذشته، انجام گرفته ۹۲ درصد عراقی‌ها، نیروهای آمریکایی را «اشغالگر» و فقط ۲ درصد عراقی‌ها آنها را «آزادیبخش» به حساب آورده‌اند).

در واقع، رابطهٔ میان «اشغال» و «انتخابات»، همان طور که «ژیلبر اشکار»، نویسنده و پژوهشگر سیاسی، به درستی خاطر نشان می‌سازد، «معماها» (پارادوکس‌های) دمکراسی در مورد این کشور را آشکار می‌کند: از آنجا که اکثریت عراقی‌ها مخالف اشغال و کنترل کشورشان به وسیلهٔ خارجی‌ها هستند، هر دولت محصول انتخابات واقعاً دمکراتیک و برگزیدهٔ مردم نیز طبعاً خواستار پایان دادن به اشغال خارجی خواهد بود. اما «معمای» دیگر موقعیت عراق در این مقطع – که در ضمن موجب دیگری برای رسوایی دار و دسته جرج بوش شده بود - آن بود که نیروی خارجی که مدعی پرچمداری صدور و استقرار «دمکراسی» در جهان بوده و تهاجم نظامی خود به عراق را هم با همین عنوان توجیه می‌کرد، مخالف برگزاری انتخابات مستقیم بود در حالی که سنتی‌ترین جریانات مذهبی (رهبری شیعیان عراق) خواهان انجام هرچه زودتر انتخابات مستقیم بود (اینپرکور، ژانویه ۲۰۰۵). غالب جریانات سنی مذهب عراق هم، گرچه بعداً خواستار تعویق انتخابات شدند، برگزاری آن را به مسئله اشغال عراق پیوند داده، مشارکت خود را در رأی‌گیری، و نیز در روند تدوین قانون اساسی، مشروط به اعلام برنامه‌ای زمانبندی شده جهت خروج نیروهای خارجی کردند.

مخالفت آمریکا و متحدانش با انجام انتخابات، ظاهراً به بهانه نبود فهرست و آمار دقیق رأی دهندگان، و همچنین زمان کافی برای تدارک آن بود. با همین عنوان نیز، «پل برمر» همچنان در پی اجرای نقشه مورد نظر خود و نهایتاً پیاده کردن طرح تشکیل نیمه انتصابی- نیمه انتخابی یک مجلس مؤسسان بود. ولی، در واقع، فهرست تقریباً کامل رأی دهندگان، بر مبنای برنامهٔ توزیع ارزاق جیره بندی شده (که زیر نظر سازمان ملل متحد تدارک و اجرا می‌شد) موجود بود و، در نهایت نیز، انتخابات مستقیم «مجمع ملی» (مجلس مؤسسان) عراق بر پایه همین فهرست و در چارچوب یک حوزه واحد سراسری، انجام پذیرفت. در طرف مقابل، طرفداری رهبری شیعیان و، به ویژه، «آیت‌الله سید علی حسینی

سیستانی» و «مقتدا صدر»، از انجام انتخابات مستقیم نیز لزوماً ناشی از تعلق خاطر خاص آنان به دمکراسی نبود، بلکه برای آنان نیز کاملاً عیان بود که، با در نظر گرفتن نسبت ۶۰ درصدی جمعیت آنها، مناسب‌ترین و مستقیم‌ترین راه کسب اکثریت و قدرت شیعیان، همانا انتخابات آزاد و مستقیم است. رویارویی بر سر این مسئله، به یک زورآزمایی آشکار بین دو طرف انجامیده و دولت آمریکا نهایتاً ناگزیر به عقب‌نشینی در این باره شد.

در ژانویه ۲۰۰۴، آیت‌الله سیستانی، با صدور فتوایی، ضمن محکوم کردن طرح‌های حکمران آمریکایی عراق، خواستار برگزاری فوری انتخابات مستقیم شد. در همان ماه، صدها هزار نفر از عراقی‌ها، در بغداد، بصره، کربلا و دیگر شهرهای بزرگ شیعه‌نشین، به خیابان‌ها آمده و با شعارهایی چون «انتخابات آری، انتصابات نه» و «نه آمریکا، نه صدام، نه استعمار»، به حمایت از خواست برگزاری انتخابات برخاستند. دولت جرج بوش دست به دامان سازمان ملل شد و نمایندهٔ ویژهٔ دبیر کل این سازمان، «اخضر ابراهیمی» (که قبلاً هم مأموریت مشابهی در افغانستان به انجام رسانده بود) روانهٔ عراق گردید. سرانجام، با میانجیگری سازمان ملل، اصل انتخابات مستقیم و همچنین رئوس کلی «قانون اساسی موقت» (که از جانب آمریکا تهیه شده بود) مورد پذیرش طرفین قرار گرفت و موعد انجام انتخابات هم یک سال بعد (پیش از پایان ژانویه ۲۰۰۵) تعیین گردید (لوموند، ۲۰ و ۲۵ ژانویه ۲۰۰۴ و نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵). لکن همان طور که رویدادهای بعدی هم نشان دادند، هرگاه این انتخابات یک سال زودتر عملی می‌شد، به احتمال زیاد، با ترور و خشونت کمتر و با مشارکت افزونتری همراه می‌گردید.

در هر حال، در نتیجه این سازش، دولت آمریکا مجبور به تجدید نظر در برخی دیگر از برنامه‌های خود شد. علاوه بر تسریع در انتقال نمایشی قدرت به دولت موقت به ریاست «ایاد علاوی» محصول مشترک «سیا» و «اینتلیجنت سرویس»، در پایان ژوئن گذشته، قلع و قمع سریع‌تر دسته شبه نظامی «مقتدا صدر» و تهاجم و «پاکسازی» فلوجه هم در دستور روز قرار گرفت. جدا از هرگونه تأثیرات احتمالی عملیات نظامی آمریکا در فلوجه در تضعیف یا تشدید ترور و مقاومت، این تهاجم و تخریب گسترده مسلماً تبعات منفی روی انتخابات بعدی و خصوصاً میزان مشارکت سنی‌های عراق در آن، برجای نهاد. در این میان، پیشبرد طرح‌های مورد نظر آمریکا برای آینده اقتصاد عراق هم شتاب بیشتری یافت. طرح «قانون جدید نفت» عراق تهیه شد و چند قرارداد بزرگ با کمپانی‌های نفتی «شورون تکزاکو»، «بریتیش پترولیوم» و «شل»، و همچنین توافقنامه‌ای با «صندوق بین‌المللی پول» راجع به اجرای سیاست «ریاضت اقتصادی» (در ارتباط با لغو بخشی از بدهی‌ها و زمانبندی دوباره بخشی دیگر از بدهی‌های عراق) به وسیله دولت «علاوی»، چند هفته پیش از انتخابات، به امضا رسید (نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵). برنامه‌ها و اقدامات آمریکا طی این دوره، عملاً نه امنیت بیشتری برای عراقی‌ها به ارمغان آورد و نه حتی مشروعیت و اعتبار بیشتری برای دولت برگماردهٔ آن.

اما قبول برگزاری انتخابات در عراق، آن را به محور اصلی جدید تبلیغات مسئولان و رسانه‌های آمریکایی نیز تبدیل کرد. در حقیقت، هنگامی که بی‌پایه بودن دو توجیه رسمی قبل لشکرکشی به عراق، یعنی وجود سلاح‌های کشتار جمعی و ارتباط مستقیم رژیم صدام با سازمان تروریستی اسلامی «القاعده»، بر همگان آشکار گردید، تنها توجیه باقی مانده برای این تهاجم نظامی، که از سوی سازمان ملل هم غیرقانونی اعلام شده بود، ادعای صدور دمکراسی و انتخابات آزاد و حرف‌هایی از این قبیل بود. ورد زبان مقامات دولت آمریکا، در این دوره، «برقراری دمکراسی در عراق» بود، گویی که تصرف این کشور هم از آغاز برای همین منظور بوده است! در حالی که، در عمل، عدم قبول انتخابات به معنی روبرو شدن بلاواسطه با جبهه وسیع دیگری از مقاومت در این کشور، و بی‌آبروی بیشتر در افکار عمومی جهانیان، بود. در هر صورت، آمریکایی‌ها به انتخابات گردن نهادند و امیدهای خود را هم به «علاوی» و حزب دولتی او، «وفاق ملی عراق»، بستند (حزبی که از قضا، تا آخرین هفته‌های قبل از انتخابات، برای تعویق انتخابات تبلیغ و تلاش می‌کرد!)

سرانجام انتخابات «مجمع ملی» (مجلس مؤسسان) عراق، به همراه انتخابات مجالس استانی و انتخابات «مجلس ملی کردستان» عراق، در ۳۰ ژانویه گذشته، برگزار گردید. میزان مشارکت، بر اساس نتایج رسمی، در کل کشور حدود ۵۹ درصد بوده است که با توجه به معیارهای متداول و با در نظر گرفتن ناامنی شدید حاکم بر عراق، رقمی چشمگیر است. برای تصاحب ۲۷۵ کرسی «مجمع ملی»، یکصد و یازده حزب و لیست مختلف رقابت می‌کردند که از این میان ۱۲ حزب توانستند نمایندگانی به مجلس بفرستند (لازم به یادآوریست که برای ثبت نام به عنوان یک حزب یا ارائهٔ یک لیست، در این انتخابات، جمع‌آوری فقط ۵۰۰ امضا کفایت می‌کرد). این نخستین تجربهٔ انتخابات رقابتی و پلورالیستی مردم عراق طی نیم‌قرن گذشته بوده و به واقع، رویدادی تاریخی برای این جامعه محسوب می‌شود. با این‌همه، به جهات عمده‌ای که ذیلاً برشمرده می‌شود، به سختی می‌توان آن را انتخاباتی آزاد و سالم نامید:

۱- پیش از هر چیز، واضح است که نبود امنیت، و ترور و خشونت و درگیری مسلحانه، و متقابلاً بسیج نظامی و امنیتی و تشدید کنترل‌های پلیسی برای مقابله با آنها، تأثیرات معینی در میزان مشارکت آزاد مردم و نیز نتیجه انتخابات برجای نهاده است. وقوع حدود ۲۶۰ مورد انفجار و حمله مسلحانه، در روز رأی گیری، و بسته ماندن تعدادی از حوزه‌های اخذ رأی، از جمله نشانه‌های این وضعیت غیرعادی است که، طبعاً، به شرایط اشغال این کشور مربوط می‌شود (گاردین هفتگی، ۱۱ فوریه ۲۰۰۵).

۲- به واسطهٔ این فقدان امنیت و دیگر مشکلات روزمره، روند تدارک انتخابات در اکثر مناطق (به جز کردستان و چند شهر جنوب) عراق با اختلالات شدیدی روبرو شد. بسیاری از کاندیداها، اساساً، امکان معرفی و شناساندن خود، و یا احیاناً طرح برنامه‌هایشان، را نیافتند. لیست‌های زیادی وارد رقابت انتخاباتی شده بودند که تنها با عنوان خود لیست و یا نفرات اول آن معرفی گردیده و باقی مانده اعضای آنها کاملاً ناشناخته بود و، در واقع، نوعی مبارزه انتخاباتی بین «اشباح» جریان داشت. برگزاری میتینگ‌ها و، به طور کلی، تبلیغات انتخاباتی، به غیر از مساجد و یا برخی شهرها، در اغلب جاها عملاً غیرممکن بود و تنها شبکه‌های تلویزیونی (دولتی و خصوصی) در این زمینه فعال بودند که دسترسی بدانها هم فقط در اختیار معدودی از احزاب و نامزدها بود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه و نیشن، ۷ فوریه ۲۰۰۵).

۳- دخالت مستقیم روحانیون و اعتقادات مذهبی در روند انتخابات، هرچند که در شرایط حاکم گریز ناپذیر می‌نمود، ولی در هر حال اثرات و نتایج مشخصی را نیز به همراه داشت. فتواهای رهبران مذهبی شیعی در مورد «وجوب شرعی» شرکت در انتخابات، تأیید یک فهرست (لیست «ائتلاف عراق متحده») از طرف آیت‌الله سیستانی و تبلیغات ملایان دربارهٔ «مؤاخذه از مؤمنان در روز قیامت دربارهٔ رأی آنها در انتخابات» (که بی‌شباهت به کارهای ملایان حاکم بر ایران نبود) و، متقابلاً، «تحریم» مشارکت در انتخابات از سوی «شورای علمای سنی»، مسلماً در روند و در نتایج این انتخابات تأثیرگذار بوده‌اند.

با وجود اینها، اشتباه است اگر تصور شود که مشارکت گستردهٔ شیعیان در این انتخابات و، برعکس، تحریم آن به وسیلهٔ اکثر اعراب سنی عراق، صرفاً برخاسته از تحریک احساسات و اعتقادات مذهبی آنها بوده است. حتی در میان شیعه‌های عراقی که، به طور نسبی، فقر و محرومیت و بی‌سوادی گریبانگیر آنها شدیدتر و علائق و تعصبات دینی هم قویتر است، جدا از انگیزه‌های مذهبی، امید به تأمین امنیت و آرامش، آرزوی پایان اشغال نظامی و انتظار

رفع کمبودهای اساسی (آب، برق، دارو، اشتغال و معیشت) و . . . نیز از انگیزه‌های اصلی آنها برای حضور در پای صندوق‌های رأی بوده به طوری که خود «ائتلاف عراق متحد» هم غالب این موارد و از جمله «تعیین مهلت خروج نیروهای خارجی» را نیز در «پلاتفرم» انتخاباتی‌اش جای داده بود. در مورد سنی‌های عراقی نیز، صرفنظر از ملاحظات مذهبی، یکی از دلایل تحریم انتخابات توسط «علما» این پیش‌بینی بود که بسیاری از آنها، به واسطهٔ جو و شرایط حاکم، اصلاً به حوزه‌های اخذ رأی نخواهند رفت. اینان نیز، چنان که قبلاً اشاره کردیم، شرط خروج اشغالگران را یکی از پیش‌شرط‌های مشارکت در انتخابات اعلام کرده بودند (اینپرکور، ژانویه ۲۰۰۵، و نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵).

۴- تخلفات و تقلبات صورت گرفته هم یکی دیگر از اشکالات مهم این انتخابات بود. حذف برخی از نامزدها، بدون داشتن سابقهٔ محکومیت، به وسیلهٔ «کمیسیون انتخاباتی»، عدم تدارک کافی برای اخذ رأی در بعضی جاها که موجب محرومیت افراد از شرکت در رأی‌گیری بوده و عدم رسیدگی به برخی از شکایات، از جمله موارد گزارش شده این تخلفات بودند. بخشی دیگر از آنها، مربوط به سوءاستفاده «ایاد علاوی»، کاندیدای مطلوب آمریکایی‌ها، و حزبش «وفاق ملی عراق»، از امکانات و تلویزیون دولتی برای مقاصد انتخاباتی بوده است. علاوه بر اینها، این حزب که فهرست خود را «لیست عراقی» نامیده و شعار اصلی خود را هم «رهبری قدرتمند برای کشور امن» قرار داده بود، تبلیغات وسیع پولی از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای را هم سازماندهی کرده بود و از «کمک‌های مالی از منابع رسمی و غیررسمی آمریکایی» هم بهره‌مند شده بود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵). دولت «علاوی»، طبق یک شگرد مرسوم انتخاباتی، حقوق و مستمری برخی از بازنشستگان و کارمندان دولتی را هم، در آستانه برگزاری انتخابات، افزایش داده بود. «توزیع سخاوتمندانه اسکناس‌های صد دلاری بین رأی دهندگان» یکی دیگر از تخلفات آشکار حزب «وفاق ملی عراق» بود. به گفتهٔ «حسن شهرستانی»، از سردسته‌های «لیست سیستانی» (که بعداً هم به نیابت ریاست مجمع ملی انتخاب شد)، «علاوی» و «حازم شعلان» (وزیر دفاع دولت وی)، تحت عنوان خرید اسلحه از لبنان ۳۰۰ میلیون دلار اختلاس کرده‌اند (لوموند، ۱۵ فوریه ۲۰۰۵).

در خصوص دخالت مستقیم قدرت‌های منطقه‌ای در جریان انتخابات عراق، اطلاعات زیادی منتشر نشده است. فهرست انتخاباتی مورد تأیید آیت‌الله سیستانی، لیست «ائتلاف عراق متحد»، از سوی رقیبان انتخاباتی، «لیست ایرانی»، یعنی مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی خوانده می‌شد. همین اندازه معلوم است که گروه شبه نظامی «بدر»، وابسته به «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (که از کمک‌های جمهوری اسلامی برخوردار بوده) در جریان تبلیغات انتخاباتی این لیست بسیار فعال بوده و شعبات«مجمع جهانی اهل بیت» نیز از طرف حکومت ملایان اخیراً در برخی از شهرهای عراق دایر شده است (نیشن، ۷ فوریه و نیوزویک، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵). از سوی دیگر نیز، پرخواننده‌ترین روزنامه عراق، «الزمان»، و همچنین اولین شبکهٔ تلویزیونی خصوصی ماهواره‌ای آن تحت کنترل بازرگانی به نام «سعدالبزاز» است که به صورتی مخفیانه از طرف رژیم عربستان حمایت می‌شود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵).

در یک جمع‌بندی اجمالی از نتایج انتخابات ۳۰ ژانویه عراق، می‌توان گفت که، بی‌تردید، ابراز وجود سیاسی و اجتماعی شیعیان و کردها، یعنی دو بخش بزرگ مردمان این سرزمین که طی دهه‌ها و قرنها مورد تبعیض و ستم آشکار بوده‌اند، یکی از دستاوردهای مهم این رویداد است. کسب اکثریت به وسیلهٔ شیعیان عراقی، می‌تواند برای غالب آنها به معنی پایان حق‌کشی و سرکوب، امید برای روزگاری بهتر باشد. ولی برای متعصب‌ترین آنها این پیروزی می‌تواند به عنوان انتقام‌گیری مذهبی- تاریخی (پس از ۸۰ سال و یا حتی پس از ۱۴۰۰ سال) تلقی می‌شود. در هر حال، روشن است که دمکراسی در حاکمیت اکثریت خلاصه نمی‌شود و چه بسا این حاکمیت، به ویژه اگر با مذهب نیز درآمیزد، به استبدادی علیه اقلیت و حتی، در نهایت، به استبداد مطلق تبدیل گردد.

خلق کرد عراق که طی تاریخ معاصر این سرزمین غالباً در معرض شدیدترین سرکوبگری‌ها و ستم‌ها قرار داشته و تنها در سال‌های اخیر توانسته‌اند تا حدی از آرامش و امنیت، توسعه اجتماعی و فرهنگی و رونق اقتصادی برخوردار شوند، نیز از برندگان اصلی انتخابات عراق محسوب می‌شوند. تحولات اخیر و خصوصاً نتایج انتخابات در سطح ملی و منطقه‌ای، چشم‌انداز تازه‌ای برای تأمین حقوق عادلانه کردهای این کشور و نیز دیگر کشورها گشوده است که تحقق آن البته به مسائل و مشکلات دیگری در عرصهٔ ملی و بین‌المللی گره خورده است. در همین ارتباط، ورود دو جریان سیاسی عمده کردهای عراق یعنی «حزب دمکرات کردستان عراق» و «اتحادیهٔ میهنی کردستان»، به یک ائتلاف عملی با نیروهای اشغالگر آمریکایی، نیز مسئله بسیار مهمی است که بررسی آن فرصت دیگری می‌طلبد.

با توجه به صف‌بندی‌های موجود در صحنهٔ انتخابات، عرب‌های سنی مذهب عراق می‌توانند خود را بازندهٔ بزرگ این رویداد به حساب آورند. بنا به دلایلی که فوقاً اشاره شد، این بخش از جامعه نتوانست سهمی متناسب با جمعیت خود از کرسی‌های «مجمع ملی» را نیز کسب نماید. در صورت عدم حضور مؤثر سنی‌ها در تصمیمات عمدهٔ سیاسی و تدوین قانون اساسی آینده این کشور، تصویب نهایی این قانون و برقراری ثبات سیاسی نسبی در این کشور نیز، همچنان، زیر علامت سؤال خواهد بود (برپایهٔ مقررات موجود، رأی منفی بیش از دو سوم رأی دهندگان در سه استان، از ۱۸ استان عراق، در رفراندوم آتی قانون اساسی، مانع از تصویب این قانون خواهد شد).

در همین حال نباید از نظر دور داشت که انتخابات عراق، به نوبهٔ خود، رقابت‌ها و تفاوت‌های مذهبی، ملی و قومی را نمایان‌تر و قطب‌بندی‌های موجود این جامعه را شدیدتر ساخته است. از این رو نیز، کار همه نیروهای دمکراتیک و لائیک عراقی که برای تأمین وحدت و همبستگی ملل و مذاهب گوناگون و برقراری دمکراسی واقعی در این کشور تلاش می‌کنند، دشوارتر شده است. قطبی‌شدن افزونتر جامعه عراق بر محور اختلافات مذهبی و منطقه‌ای و قبیله‌ای، همراه با دخالت بیشتر قدرت‌های خارجی، خطر وقوع جنگ داخلی و تفرقه و تجزیه در آن را هم شدت خواهد بخشید. این که مسیر تحولات بعدی عراق در جهت تخفیف و یا، برعکس، تشدید این قبیل قطب‌بندی‌ها خواهد بود، درحال حاضر نامشخص و مبهم است، زیرا که هنوز مسائل بسیار عمده‌ای ناروشن مانده است.

انتخابات عراق، به مثابه گام نخست، راه را برای ایجاد برخی از نهادهای حکومتی و ثبات سیاسی احتمالی باز کرد ولی هنوز چیزهای زیادی بر جای مانده است که باید روشن شود: اولین، و مهمترین آنها برای اکثریت وسیع مردم عراق، مسئلهٔ تأمین امنیت است و این سؤال اساسی که این خشونت و جنگ و خونریزی کی و چگونه پایان خواهد یافت. دومین مسئله، مضمون قانون اساسی است که بایستی ساختار سیاسی آتی این کشور را مشخص کند. مسئلهٔ بعدی، موعد خروج نیروهای خارجی و پایان دادن به اشغال نظامی این سرزمین است . . .

اگر اشغال عراق، چنان که دیدیم، یکی از موجبات «معمای » دمکراسی در عراق، در پیش از انتخابات بود، پس از برگزاری انتخابات هم این عامل، به طریق اولی، مطرح است : دولت جدید عراق، که محصول این انتخابات است، هر چقدر مشروعیت بیشتری به دست آورد به همان اندازه از «حق» یا در واقع توجیه نیروهای نظامی خارجی برای باقی ماندن در خاک این کشور کاسته می‌شود. و برعکس، اشغال عراق هرچه بیشتر استمرار یابد به

همان میزان اقتدار و مشروعیت دولت جدید در پیش عراقی‌ها (و نه فقط سنی‌ها بلکه در میان شیعیان نیز) کاهش می یابد. ادامهٔ اشغال نظامی عراق، دولت برخاسته از انتخابات را هم در عمل به ائتلاف و همدستی بیشتر با اشغالگران کشانده و آن در تعارض با خواست اکثریت مردم قرار خواهد داد. هرچند که مسئولان دولت آمریکا و ایادی آن در عراق، تحت عنوان «تأمین امنیت» و یا تعلیم نیروهای نظامی عراقی، ادامهٔ حضور لشکریان خود را توجیه می‌کنند و عملاً هم در تدارک ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی در خاک این کشور هستند (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵) ولی در واقع هیچ دلیلی برای استمرار اشغال وجود ندارد. تداوم اشغال عراق، خود مانع بزرگی برای دمکراسی و امنیت و آیندهٔ عراق است.

پیش از پایان این قسمت، لازمست به نکتهٔ دیگری هم دربارهٔ بهره‌برداری تبلیغاتی فریبکارانه از انتخابات عراق اشاره کنیم. بعد از برگزاری انتخابات ۳۰ ژانویه، چنان که می‌دانیم، دولت‌های آمریکا و بریتانیا و بسیاری از رسانه‌های غربی کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای را برای توجیه جنگ عراق به راه انداخته‌اند. یکی از موضوعات این تبلیغات، بیشتر به قصد متقاعد ساختن مخالفان جنگ و خاموش کردن صدای اعتراضات، نیز اینست که انجام انتخابات درعراق نتیجه و محصول تهاجم نظامی به عراق و سرنگونی رژیم صدام است و یا، به عبارت دیگری، اگر جنگی نبود انتخاباتی هم صورت نمی‌گرفت. لکن این توجیه نیز کاملاً خودغرضانه و بی‌پایه است : قبل از هرچیز، اکنون بیش از هر زمان دیگری آشکار است که هدف اصلی این لشکر کشی نه انتخابات عراق بلکه چیز دیگری بوده و هست. این جنگ نیز جزئی از برنامهٔ هیأت حاکمهٔ فعلی آمریکا مبنی بر یک جانبه گرایی، تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و تعقیب مقاصد امپریالیستی است. وانگهی، همان طور که بررسی «اوجینو اسکالفاری»، رونامه‌نویس و مفسر معروف ایتالیایی، (مندرج در نوول ابسرواتور، ۱۷ مارس ۲۰۰۵) معلوم می‌دارد، راه‌های دیگری هم، به غیر از جنگ، برای کنار زدن رژیم صدام و برگزاری انتخابات آزاد در عراق (از جمله اعمال فشارهای سیاسی بیشتر و قراردادن این کشور تحت نظارت و کنترل سازمان ملل) موجود بوده است ولی دولت آمریکا، از قبل، و حتی قبل از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، تصمیم خود را مبنی بر تهاجم نظامی به عراق اتخاذ کرده بود.

علاوه بر اینها، باید دید که این «راه حل»، یعنی جنگ، چه هزینه‌های گزافی را تا به حال در بر داشته است. جدا از تعداد نیروهای مهاجم که در جریان این جنگ کشته شده‌اند و صرفنظر از هزینه‌های مالی آن (که در مورد خود آمریکا فعلاً به ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ گشته است)، مردم ستمدیده و بی‌پناه عراق با حدود یکصد هزار کشته و تعداد بیشتری مجروح و معلول، و ویرانی بخش بزرگی از تأسیسات زیربنایی و شالودهٔ تولیدی جامع‌شان، صدمات سنگینی را متحمل شده‌اند. شکی نیست که اکثریت وسیع عراقی‌ها از سرنگونی رژیم صدام خرسندند اما غالب آنها که مخالف صدام بودند با اشغال سرزمین‌شان به وسیلهٔ بیگانگان نیز کاملاً مخالفند. در اثر این جنگ و هرج و مرج متعاقب آن، این کشور به مأمن و مأوای تازه‌ای برای تروریست‌های اسلامی و تبهکاران تبدیل گردیده، ضمن این که خطر وقوع جنگ داخلی در آن نیز افزایش یافته است.

مداخلات خارجی و حق انتخاب آزاد مردم

بعد از برگزاری انتخابات در افغانستان و در عراق، به ترتیبی که در بالا وصف شد، «مدل» عراقی نیز در کنار «مدل» اوکراینی، به عنوان مدل‌های مختلف صدور « دمکراسی» و «انتخابات آزاد» از سوی قدرت‌های غربی به کشورهای دیگر، مطرح گردید. بدین ترتیب، «جنس» صادراتی غرب به جوامع دیگر در این مورد نیز «جور» شد: مدلی برای تأمین «دمکراسی» همراه با جنگ و بمباران و کشتار، مدلی دیگر «مخملی» و مسالمت‌آمیز ! در این میان، حق انتخاب هم نه با مردمان جوامع دیگر بلکه با خود صادرکنندگان، و خاصه دولت آمریکاست که تشخیص دهند چه«مدلی» مناسب حال آنهاست : اگر «مدل» عراقی برای کشوری برگزیده شد، حداقل انتظار از اهالی آن نیست که با دسته‌ای گل به استقبال تانک‌های نیروهای مهاجم بروند و هرگاه «مدل» اوکراینی مناسب تشخیص داده شد مردم آنجا باید به نفع حزب یا کاندیدای مورد نظر غرب تظاهرات کرده و رأی بدهند! اگر قرقیزستان، تاجیکستان یا لبنان مقصد بعدی صدور الگوی اوکراینی باشند، ایران و سوریه نیز، از دیدگاه سردمداران آمریکا، نامزد بعدی اجرای الگوی عراقی هستند.

بحث و جدل پیرامون «مزایا و معایب» این دو مدل مختلف مداخله نیز، یکی از موضوعات تحلیل‌های بسیاری از رسانه‌های غربی در ماه‌ها و هفته‌های اخیر بوده است. به عنوان مثال، «ژاک ژولیار»، نویسنده و مفسر فرانسوی، ضمن اشاره به «توسعه و تسری دمکراسی» در جهان، به مقایسه دو «متد» عراقی و اوکراینی پرداخته، اولی را به «زایمان توأم با عمل جراحی» و دومی را به «زایمان بدون درد» تشبیه و اظهار نظر می‌کند که، برخلاف آمریکایی‌ها، اکثر اروپایی‌ها، با مشاهده هرج و مرج در عراق، متد گرجی و اوکراینی را ترجیح می‌دهند. وی، در عین حال، این دو «متد» را در بعضی جاها «مکمل» یکدیگر به حساب آورده و لبنان را مثال می‌آورد که در آن، بدون فشار مشترک فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها، عقب‌نشینی سریع سوریه امکان پذیر نبوده است (نوول ابسرواتور، ۲۴ و ۳ مارس ۲۰۰۵). روزنامه‌نویس انگلیسی، «تیموتی گارتون‌اش» نیز طی تحلیلی در این باره (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵) بعد از مقایسه مورد اوکراین به عنوان «راه درست» با مورد عراق به عنوان «راه غلط»، نتیجه‌گیری می‌کند که این قیاس صرفاً مربوط به گذشته نبوده بلکه به آنچه اروپا و آمریکا می‌توانند در آینده مشترکاً به انجام رسانند و یا آنچه که ممکن است مورد کشمکش بین آنها باشد، ارتباط می‌یابد. وی سپس به ایران، به عنوان «بدیهی‌ترین مورد آزمون» همکاری یا کشمکش میان دو قطب مذکور اشاره کرده، می‌نویسد: «اگر ما در خلال پنج سال گذشته آنچه را که در مورد اوکراین کردیم در مورد ایران هم انجام می‌دادیم، و به عراق نیز حمله نکرده بودیم، این امکان وجود داشت که ایران بتواند اوکراین خاورمیانه وسیع باشد». اما حالا، طبق نظر این نویسنده، با توجه به «تحکیم بیشتر موقعیت رژیم اسلامی» بعد از ماجرای عراق، و «تضعیف بیشتر اصلاح‌طلبان حکومتی» و «پیشبرد برنامهٔ انرژی اتمی (احتمالاً همراه با پتانسیل تسلیحاتی) توسط ملایان»، دیگر «نه راه حل اوکراینی عملی است و نه راه حل عراقی». او، در پایان، و به منظور جلوگیری از بروز «بحران» دیگری درون غرب، به اروپا و آمریکا توصیه می‌کند که بر سر «رویکرد مشترکی» در مورد ایران به توافق برسند و، از جمله، اروپایی‌ها «شلاق» بیشتر و آمریکایی‌ها «نان قندی» بیشتری در این رابطه به کار گیرند.

اما چنان که از موضعگیری‌های مقامات واشینگتن و به ویژه سخنرانی سالانه رسمی جرج بوش در کنگره آمریکا، در دوم فوریه گذشته، بر می‌آید تهدیدات این دولت در توسل به «متد» عراقی در مورد ایران جدی است، هرچند که غالب دولت‌های اروپایی در این باره با آن همداستان نیستند و اگر چه تحولات جاری خود عراق و دیگر مسائل منطقه‌ای و جهانی نیز موجب تعویق یا تردیدهای تازه‌ای هستند. تشبثات گوناگون ملایان حاکم بر ایران نیز نشان می‌دهد که آنها هم این امر را جدی گرفته‌اند. اگرچه سخنگوی وزارت خارجه رژیم در برابر سؤال خبرنگاران (در مصاحبه هفتگی، ۲۱ فروردین) راجع به احتمال اجرای الگوی اوکراینی یا عراقی در ایران، به این پاسخ سربالا بسنده کند که «جمهوری اسلامی ایران در موقعیتی نیست که کسی جرأت چنین کاری را داشته باشد».

ولی تا جایی که به صاحبان اصلی این سرزمین، مردم ایران، برمی‌گردد، هرگونه مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی در امور داخلی، زیر عنوان توسعه و صدور «دمکراسی»، «انتخابات آزاد» و نظایر اینها ، نقض آشکار استقلال و حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت آزاد آنان است. دخالت دولت‌ها و نهادهای خارجی در جریان انتخابات یک جامعه، اساساً، با حق انتخاب آزاد و مستقل مردم آن جامعه مغایرت دارد.

دمکراسی، به اصطلاح اقتصاددانان، از جمله «کالا»های غیرقابل مبادله است که صادرات آن به جایی دیگر یا واردات آن از خارج عملی نیست. مسلماً می‌توان مفاهیم و مقولات و مباحث دمکراسی را اخذ کرد و یا تجارب دیگر جوامع را فراگرفت، اماپیدایش و گسترش دمکراسی، در اساس، روندی درونی است که با مداخله و مشارکت آزاد، آگاهانه و مستمر افراد جامعه در ادارهٔ امور در جهت مقاصد مشترک و تعیین سرنوشت آینده‌شان تحقق می‌یابد. دمکراسی در انتخابات خلاصه نمی‌شود و با برگزاری یک انتخابات آزاد نیز دمکراسی برقرار نمی‌گردد.

اما همان طور که بررسی تحولات سیاسی اخیر کشورهای مختلف، در صفحات گذشته، به روشنی آشکار می‌سازد دخالت‌های دولت‌های غربی و بیش از همه دولت آمریکا – که صدور «دمکراسی» را به عنوان حربه‌ای برای سیاست خارجی خود درآورده و، به علاوه، همراهی آن با «مشیت الهی» را نیز به جهانیان اعلام کرده است! –در این زمینه، کاملاً گزینشی و خودغرضانه بوده و در راستای جابه‌جایی دولت‌ها و تغییر جغرافیای سیاسی در انطباق با مقاصد سلطه جویانه آنها صورت می‌پذیرد. و چه بسیار کشورهای دیگری که تلاش و مبارزه مردمان آن برای برگزاری انتخابات آزاد و رسیدن به آزادی و دمکراسی، دقیقاً علیه دولت‌های خودکامه و فاسدی جریان دارد که مورد حمایت غرب و یا کاملاً وابسته به آمریکا هستند. دولت آمریکا خواستار انتخابات آزاد نیست بلکه در پی آن «انتخاباتی» (اعم از آزاد یا غیرآزاد) است که طرفداران و وابستگانش «برنده» آن باشند. باید افزود که این گونه دخالت‌های خودغرضانه در جوامع دیگر، خصوصاً هنگامی که با توپ و تانگ همراه است، یک رشته سؤالات و تناقضات جدی (مانند تبلیغات فریبکارانه، توجیه سانسور، توجیه کشتار افراد بی‌دفاع و یا شکنجه زندانیان، و . . .) را در مورد ماهیت خود دمکراسی‌های غربی مطرح می‌سازد که بررسی آن نیازمند مطلب دیگری است.

پیداست که مخالفت با دخالت‌های بیگانگان در تعیین تکلیف و کنترل مسیر تحولات سیاسی یک جامعه، به هیچوجه، به معنی بی‌عملی و تن دادن به دولت‌های سرکوبگر، مستبد و فاسد حاکم نیست. صرفنظر از این که مداخله‌گری‌های دولت‌های خارجی، مستمسک‌های تازه‌ای را برای سرکوبگری‌های بیشتر رژیم‌های استبدادی فراهم می‌سازد، این قبیل دخالت‌ها اساساً مغایر خواست و ارادهٔ اکثریت مردم است که می‌خواهند همراه و همزمان با آزادی و دمکراسی، استقلال و حاکمیت ملی خود را نیز پاس بدارند. مردم ایران نیز مانند مردمان بسیاری از جوامع استبدادزدهٔ دیگر، از سال‌ها پیش، بسیار پیشتر از آن که صدور «دمکراسی» هم جزو ابزارهای سیاست خارجی آمریکا درآید، برای کسب آزادی و تحقق دمکراسی، به اشکال گوناگون تلاش و مبارزه می‌کنند. این مبارزه، همان طور که تحولات دوره اخیر نیز حکایت می‌کند، رو به گسترش بوده و در تداوم و توسعه آتی خود سرانجام کار رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم را یکسره خواهد کرد.

همچنین، مخالفت با دخالت‌های قدرت‌های خارجی، به هیچ وجه، به معنی مخالفت با مراودات و مبادلات فرهنگی و اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با جهان خارج، و بستن درهای یک جامعه به بیرون، نیست. این چیزیست که رژیم‌های خودکامه غالباً در پی آنند. برعکس، تغییرات و تحولات شگرفی که در عرصهٔ اطلاعات و ارتباطات بین‌المللی، در چند دهه اخیر، به وقوع پیوسته است، جریان اطلاعات و ارتباطات در سطح جهان را بسیار بیشتر و سریعتر و، متقابلاً، کشیدن حصارهای سانسور و سرکوب به دور جوامع استبدادزده را دشوارتر کرده است. در اثر این تحولات، حساسیت افکار عمومی جهانی و کانون‌ها و مجامع مستقل بین‌المللی نسبت به روزگار و سرنوشت دیگر جوامع افزونتر شده و همدردی و همبستگی در بین ملل مختلف نیز گسترش یافته است. بنابراین، مردم ایران نیز می‌توانند و باید در ادامه و گسترش مبارزات خود برای تعیین سرنوشت آزاد و مستقل خود و تأمین دمکراسی و عدالت، از حمایت‌های افکار عمومی جهانیان و همبستگی‌های سایر ملل و جوامع کاملاً بهره‌مند شوند.

برخلاف خوش‌خیالی‌ها و توهم پراکنی‌های بعضی عناصر و جریانات راجع به استمداد از قدرت‌های خارجی برای برقراری «دمکراسی» در ایران، پاسخ اکثریت وسیع مردم جامعه ما، در برابر طرح و تبلیغ دولت‌ها و رسانه‌های غربی که می‌گویند : یا «مدل» اوکراینی یا «مدل» عراقی، کاملاً روشن است : هیچکدام ! مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان!

خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار نماینده کارگران ایران نیستند

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

بنا به گزارش رسانه های خبری رژیم جمهوری اسلامی ، گروهی از سرکردگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار بهمراه گروهی از نمایندگان کارفرمایان و تشکل های آنان در نودو سومین اجلاس سالانه سازمان جهانی کار (ILO) شرکت کرده اند .

این اجلاس از تاریخ ۳۱ ماه می در ژنو مقر این سازمان آغاز و تا ۱۶ ژوئن ادامه خواهد یافت . از جمله موضوعات مورد بررسی در این اجلاس لایحه پشنهادی اصلاح و بازنگری فصل ششم قانون کار در خصوص اصلاح قانون آزادی تشکل های کارگری در ایران است .

کارگران ایران ، خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و دیگر نهادهای دولتی را نماینده خود نمی دانند و در اول ماه مه امسال نیز بر بی اعتباری این تشکل ها صریحا تاکید داشته اند .

حسن صادقی و پرویز احمدی پنجکی از سرکردگان خانه کارگرو شوراهای اسلامی کار به عنوان اعضای طرف ایرانی شرکت کننده در این اجلاس در تاریخ ۱۳۸۴/۰۲/۱۹ در حمله به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران مستقیما نقش داشته واین تعرض را هدایت کرده اند . همچنین فعالان این سندیکا را مورد ضرب و شتم شدید قرار داده و اموال سندیکا را سرقت ، تخریب و غارت نموده اند .

اینان متهمان ردیف اول این تهاجم می باشند و پرونده قضائی مربوط به این حادثه هم اکنون در حوزه قضائی ۱۱ تهران در حال بررسی است . بنابر این از آنجا که این افراد نماینده کارگران ایران نیستند. مذاکرات آنان با سازمان جهانی کار فاقد ارزش و اعتباراست .

کارگران ایران ضمن اعتراض شدید نسبت به شرکت این افراد در اجلاس سازمان جهانی کار خواهان اخراج آنان از این سازمان ، و علاوه بر آن انحلال وبر چیده شدن بساط این نهاد های دولتی و ضد کارگری اند .

معرفی کتاب

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نویسنده : Maria Mies
برگردان ناهید جعفرپور
ویراستار کوروش جعفرپور

خانم ماریا میز در کتاب حاضر رابطه میان جهانی سازی و جنگ را نشان داده و استدلال می نماید که چگونه بازار آزاد جهانی و مدل نولیبرالی، قدرت و خشونت ونظامیگری را در سرتاسر جهان گسترش می دهند. وی در این کتاب ثابت می کند که جنگ در داخل و خارج از کشورها شکلی از انهدام دمکراسی و دولت اجتماعی است و باعث افزایش و گسترش فشارهای اجتماعی و نابرابری خواهد شد.

در باره خانم ماریا میز:

ماریا میز متولد ۱۹۳۱ پروفسور جامعه شناسی در دانشگاه کلن آلمان و از فعالان جنبش زنان ، جنبش اقتصادی و هم چنین جنبش بر علیه جهانی سازی نئولیبرالی (کنسرن سالار) می باشد. از خانم ماریا میز تا کنون کتوب و مقالات بیشماری علنی گشته است.

سر فصل های کتاب:

پیشگفتار نویسنده
مقدمه
جهانی سازی نولیبرالی و جهانی سازی جنگ

۱- بخش اول
سیستم تجارت جهانی بعنوان سیستم جهانی جنگ

۱/۱ جنگ برای اقتصاد خوب است
۱/۲ منطق تجارت آزاد و منطق جنگ
۱/۳ از اقتصاد به اقتصاد جنگ
۱/۴ اسلحه " نظم نوین جهانی" مقاله ای از کلایودیا فون ورل هوف"
۱/۵ استعمار قدیم، استعمار جدید

۲- بخش دوم
توسعه سیستم جنگی جهانی

۲ / ۱ ایدئولوژی جنگ، جنگ در مغز ها آغاز میشود
۲ /۲ یوگسلاوی، جنگ ناتو و برنامه جدید ناتو
۲ / ۳ افغانستان: جنگی جهانی بر علیه تروریسم
۲ /۴ عراق

۳- بخش سوم
جنگ بدون مرز
۳/۱ اقتصاد، نفت ، نظم نوین جهان
۳/۲ جهانی سازی ، بحران ، جنگ
۳/۳ نتایج جنگ ، مخارج جنگ
۳/۴ انهدام موجودیت، توسعه نابرابری و عقب ماندگی اقتصادی
۳/۵ وخیم شدن جنگ، شدت گرفتن استراتژی جنگ
۳/۶ جنگ در داخل
۳/۷ چشم انداز ها ، مقاومت
۳/۸ ادبیات

پیشگفتار نویسنده:

در باره جنگ کتاب های بسیاری به رشته تحریر در آمده است. آیا نیازی به نوشتن کتاب دیگری در باره جنگ های جدید است؟ چه سئوالاتی تا کنون در این باره بی پاسخ مانده اند؟

دلیل اساسی که باعث شد من این کتاب را بنویسم رسیدن به این حقیقت بود که تا کنون به دلایل واقعی بروز جنگ ها و پرسش های مطرح شده در باره رابطه میان سیاست های اقتصادی جهانی سازی نولیبرالی و سیاست های نوین جنگ اهمیت بسیار کمی داده شده است.

موضوع اصلی کتاب حاضر این است که از یک سو جهانی سازی نولیبرالی به جنگ می انجامد و از سوی دیگر همین جنگ ها به پیشرفت جهانی سازی نئولیبرالی کمک می نمایند.

هدف شناخت این رابطه است تا بدینوسیله این شناخت در تئوری و عمل جنبش اجتماعی نوین ضد جهانی سازی نئولیبرالی مورد استفاده قرار گیرد.

تلاش برای نوشتن چنین کتابی مسلما با مشکلات فراوانی روبرو بود. چگونه می‌توان " جنگ‌های بدون مرز" را تجزیه و تحلیل نمود در حالیکه این جنگ‌ها با قدرت و شدت در جریانند؟ اصولا با واژه جنگ چه چیزی را می خواهیم بیان کنیم در حالی که این واژه چنانچه در این کتاب نشان داده شده در ابعاد گوناگون واقعی تعمیم یافته است: در اقتصاد، ایدئولوژی، زندگی روزمره و دمکراسی. آیا این مفهوم کلی و تعریف نشده‌ی جنگ به یک دیکتاتوری مایوسانه ختم نمی شود؟

در واقعیت هدف این کتاب نشان دادن این مسئله است که دیکتاتوری جنگی از ابتدای پیدایش سرمایه‌داری همراه آن بوده و تنها امروز در فاز نوین سرمایه‌داری است که این پدیده بطوری ملموس‌تر پدیدار می شود.

ضروریست که مخالفان جهانی‌سازی نئولیبرالی کنسرن‌سالار و طرفداران صلح، جهانی‌سازی کنسرن‌سالار و همچنین منطق جنگی مشترک اقتصاد و نظامیگری را بشناسند.

تنها بدین طریق است که می توان با این پدیده ها به صورتی موثر مبارزه نمود. بنا بر این هدف این کتاب تمامی جنگ‌های موجود تا کنونی و بخش‌های مختلف زندگی که تحت تاثیر این جنگ‌ها زجر می‌کشند، نمی‌باشد بلکه من در این کتاب خود را به بررسی جنگ کوزوو ، افغانستان و جنگ عراق محدود می‌نمایم.

با بر خورد به این سه مثال مهم می‌توان بسیار جامع و دقیق نشان داد که در فاز نوین چه چیزی در این جنگ‌ها نو می‌باشند. (نو از این جهت که این جنگ ها طبق مدارک موجود بی‌مرزند و پایانی نداشته و بر زندگی تمامی بخش‌های حتی کشور هائی که در این جنگ‌ها شرکت ندارند تاثیر می‌گذارند.).

در این کتاب نقش میان منطق اقتصاد و منطق نظامیگری در رابطه با جنگ‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. از این رو به بسیاری از بخش هائی که مورد هدف این جنگ ها قرار می‌گیرند، اشاره نشده است. با زبانی دیگر من در این کتاب به نتایج سیاسی، اقتصادی، روانی و فرهنگی این جنگ های نوین نمی پردازم و اگر در روند کتاب به واژه جنگ های "نوین" اشاره می شود، در واقع نشان دادن تفاوت میان این جنگ ها با جنگ های "قدیمی" مد نظر می باشد که غالبا تحت عنوان " ضرورت دفاعی" قانونی گشته اند.افزون بر این قصد من در این کتاب جدا ساختن این جنگ ها از آنچه که مانفرد مونکل در سال ۲۰۰۲ در کتابش بنام " جنگ های جدید" آورده است، می باشد.جنگ هائی که مشخصا در آفریقا و کشور های دیگر جهان سوم باعث فروپاشی دولت های این کشور ها گردید.

به این لحاظ من در کتاب حاضر " جنگ های نوین" را با علامت تاکید ذکر می نمایم. در اینجا من قصد دارم از تمامی انسانهائی که در شکل گیری و تجزیه و تحلیل این کتاب به من کمک نموده اند تشکر کنم. بخصوص کلودیا فون ورل هوف که سالهای متمادی در بحث ها و جمع آوری مدارک به من کمک کرده است. بحث هائی که در رابطه با اقتصاد پدر سالاری سرمایه داری و جنگ قرار دارند. من با کلودیا میتوانستم به بسیاری از سئوالاتی که ذهنم را مشغول نموده بود پاسخ گویم. همچنین وی اولین جلد تمام شده کتاب را منتقدانه مطالعه نمود و در این راستا با راهنمائی هایش به من کمک نمود.

همچنین میخواهم از دیرک فوگل کامپف عضو کمیته حقوق اولیه و دمکراسی و دوستان صلح طلبم از سازمان " اطلاعات در باره نظامیگری" و نهاد صلح شهر لینز تشکر نمایم.اطلاعاتی که این دوستان در اختیار من گذاشتند " در باره قوانین نظامی" برای شناخت " حل شدن اتحادیه اروپا در سیستم جنگی جهانی " بسیار ارزشمند بود. از همه مهمتر از همسرم سارال بخاطر اطلاعات بیشماری که در اختیار من گذاشت و همچنین نقد ها و پند های ارزنده اش که برای من بسیار اهمیت داشتند،تشکر می نمایم. افزون بر این از مرکز انتشارات پاپی روزا به خاطر همکاری دوستانه و تلاش های بسیار قدردانی می نمایم. قدردانی من همچنین اوا ایگلمود و هرمینه کاراس را که در نوشتن و تحریر این کتاب به من کمک نمودند در بر می گیرد.

اتحاد کار
شماره۱۲۸ خرداد ۱۳۸۴
ژوئن ۲۰۰۵
ETEHADE KAR
JUNE 2005
VOL 12. NO. 128

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.

آدرس پستی (جدید):
ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرس سازمان در نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس پست الکترونیکی
info@etehadefedaian.org
آدرس صفحهٔ سازمان در انترنت
www.etehadefedaian.org

فاکس (۴۹) ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷
تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶
بها معادل : ۱/۵ ارو

« نه » به این انتخابات را پر طنین کنیم

اعلامیه مشترک

شش صد و پانزده تن از آزادیخواهان داخل کشور طی بیانیه ای با عنوان " در این انتخابات، نه کاندیدائی را تائید و نه رای خواهیم داد " پیرامون این نمایش انتخاباتی و در پاسخ وزیر اطلاعات حکومت که تحریم انتخابات را "براندازی نرم" رژیم دانسته است، موضع خویش را اعلام کرده اند. در این بیانیه پس از برشمردن دلایل شکست اصلاح از درون، در باره مختصات انتخابات می گویند:

" تردیدی وجود ندارد که پیش نیازهای انتخابات آزاد، آزادی بیان و اجتماعات، آزادی عمل احزاب و تشکل های جامعه مدنی، نبود زندانیان سیاسی و عقیدتی، وجود امنیت و فقدان بیم و هراس در بین کنشگران سیاسی و اجتماعی و فرصت برابر تبلیغاتی است، بنابراین هر نوع انتخاباتی که فرصت رقابت برابر را برای همه نیروها و جریان های سیاسی برقرار نکند، در واقع نوعی انتصابات است.. "

دانشجویان، استادان، فعالان کارگری، نویسندگان، روزنامه نگاران و فعالان سیاسی کشورمان در ادامه بیانیه درک خویش از ساختار قدرت را توضیح داده و ناهمخوانی جمهوری اسلامی با اراده مردم و در نتیجه تغییر ساختار حکومت را چنین بیان کرده اند :

" ما بر این باوریم که ساخت قدرت در کشور باید، منبعث از خواست ملی و به دور از از هر گونه نفوذ و دخالت نهادهائی باشد که برای خود مشروعیتی الهی و غیر بر خاسته از رای مستقیم ملت قائلند. ما حکم حکومتی را بدعتی در قانون گذاری و کشورداری و مانعی برای رشد فرهنگ آزادی و دموکراسی در میان ملت می دانیم. ما نظارت استصوابی و قیمومت افرادی محدود را بر سرنوشت کشور و آراء مردم توهین به ملت ایران دانسته و برای تامین مشارکت عمومی در مسائل کشوری، راهی جز تغیر بنیادین در ساختار قدرت نمی بینیم. "

روشنفکران آزاداندیش کشور، سپس نظر خویش را درباره این انتخابات با صراحت تحسین برانگیزی چنین اعلام کرده اند :

" با توجه به ظرفیت و ساخت قانون اساسی و عملکرد مسئولین و از جمله شورای نگهبان در تفسیر و اجرای آن، در حال حاضر، حق تعیین سرنوشت از طریق انتخابات آزاد و منصفانه مطابق استانداردهای بین المللی و جهت گیری اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های مدنی – اجتماعی و اقتصادی از ملت ایران سلب شده است و عملا نتیجه انتخابات به نفع مقامات انتصابی و غیر پاسخگو مصادره شده است. " آنان سپس تصریح کرده اند: " در این انتخابات، نه کاندیدائی را تائید و نه رای خواهیم داد "

امروز بر اساس مجموعه شواهد و قرائن و حتی نظر سنجی های خود نهادهای وابسته به رژیم، احتمال مشارکت بالای مردم در انتخابات بسیارضعیف است. جریانات سیاسی و روشنفکران کشورمان نیز در هیچ دوره ای چنین وسیع و منسجم در مقابل انتخابات قرار نگرفته اند. همه جناح های رژیم برای مشروعیت بخشیدن به آن، به امید مشارکت حداکثری مردم در این انتخابات نشسته اند. به شکست کشاندن این هدف با عدم مشارکت وخلوت گذاشتن خیابانها واطراف مراکز رای گیری و خالی ماندن صندوق ها از آراء امکان پذیر است.

ما احزاب و سازمانهای امضاء کننده این اعلامیه، ضمن پشتیبانی از پیام اصلی بیانیه ۶۱۵ تن از شخصیت های سیاسی و آزادیخواه کشور، که " نه " به انتخابات فرمایشی و ضرورت تغییر بنیادین ساختار قدرت است، بر اهمیت اتخاذ یک راهکار موثر، ملموس وکم هزینه، که بتواند برای اکثریت مردم ایران جذاب باشد، تاکید می نمائیم.

ما فکر می کنیم آن راهکارهائی که در چارچوب " نه " به انتخابات قرار دارد اگر حول آنها همدلی و همصدائی شکل گیرد، موجب تقویت مضاعف جبهه آزادیخواهان شده، و مانع از سوء استفاده حکومت از نمایش انتخابات خواهد گردید. از اینرو روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، کارگران، دانشجویان و همه کسانی که دل در گرو آزادی و دموکراسی دارند، دعوت می کنیم که " نه " یکپارچه خود را به انتخابات با عدم شرکت در این بازی رای گیری به نمایش گذارند.

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
کومه له – سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران